

جسته ولادت کوثر آب و آفتاب و آئینه، یاس خوشبوی گلستان اهل بیت، قامت سبز ایمان و آگاهی و آزادگی، ساکن حرم ستر و غفاف ملکوت، امّ اییها، حضرت فاطمه زهرا<sup>(ع)</sup> و روز فرخنده زن و نیز سالروز ولادت حضرت امام خمینی<sup>(ع)</sup> بر همگان مبارک کن باد

جهانگیری: در مقطع فعلی جز ملی اندیشیدن

نباید کار دیگری کنیم

\* باید زمینه رقابت صحیح را میان دانشجویان فراهم کنیم

\* دنبال راهکاری هستیم که مردم کمترین دغدغه را نسبت به مسائل خود داشته باشند

صفحه ۲

سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۹۷ - ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۴۰ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۹ - سال نودوسوم - شماره ۲۷۲۳۱ - ۱۶ صفحه به همراه ۸ صفحه ضمیمه - تک شماره ۱۰۰۰ تومان

جسته ولادت کوثر آب و آفتاب و آئینه، یاس خوشبوی گلستان اهل بیت، قامت سبز ایمان و آگاهی و آزادگی، ساکن حرم ستر و غفاف ملکوت، امّ اییها، حضرت فاطمه زهرا<sup>(ع)</sup> و روز فرخنده زن و نیز سالروز ولادت حضرت امام خمینی<sup>(ع)</sup> بر همگان مبارک کن باد

هلاکت ۴۰ عضو ائتلاف سعودی

در حمله موشکی نیروهای یمنی به «نجران»

\* این حمله با موشک بالستیک قدرتمند «بدر پی ۱» به تجمع بزرگ مزدوران ائتلاف سعودی در پایگاه «البقع» صورت گرفت

صفحه ۱۶

رئیس جمهوری: شفافیت و نظارت

عمومی راه مبارزه با فساد است

\* امروز در دولت وزیر جوانی داریم که وقتی قوه قضائیه می‌گوید از او شکایت می‌کنم، نمی‌ترسد و کار خود را با قدرت ادامه می‌دهد

\* بخش خصوصی بدترین بخش اقتصاد است، زیرا نه دلسوز کار هستند و نه نظارتی بر آنها وجود دارد و کسی هم جرات نظارت بر آنها را ندارد

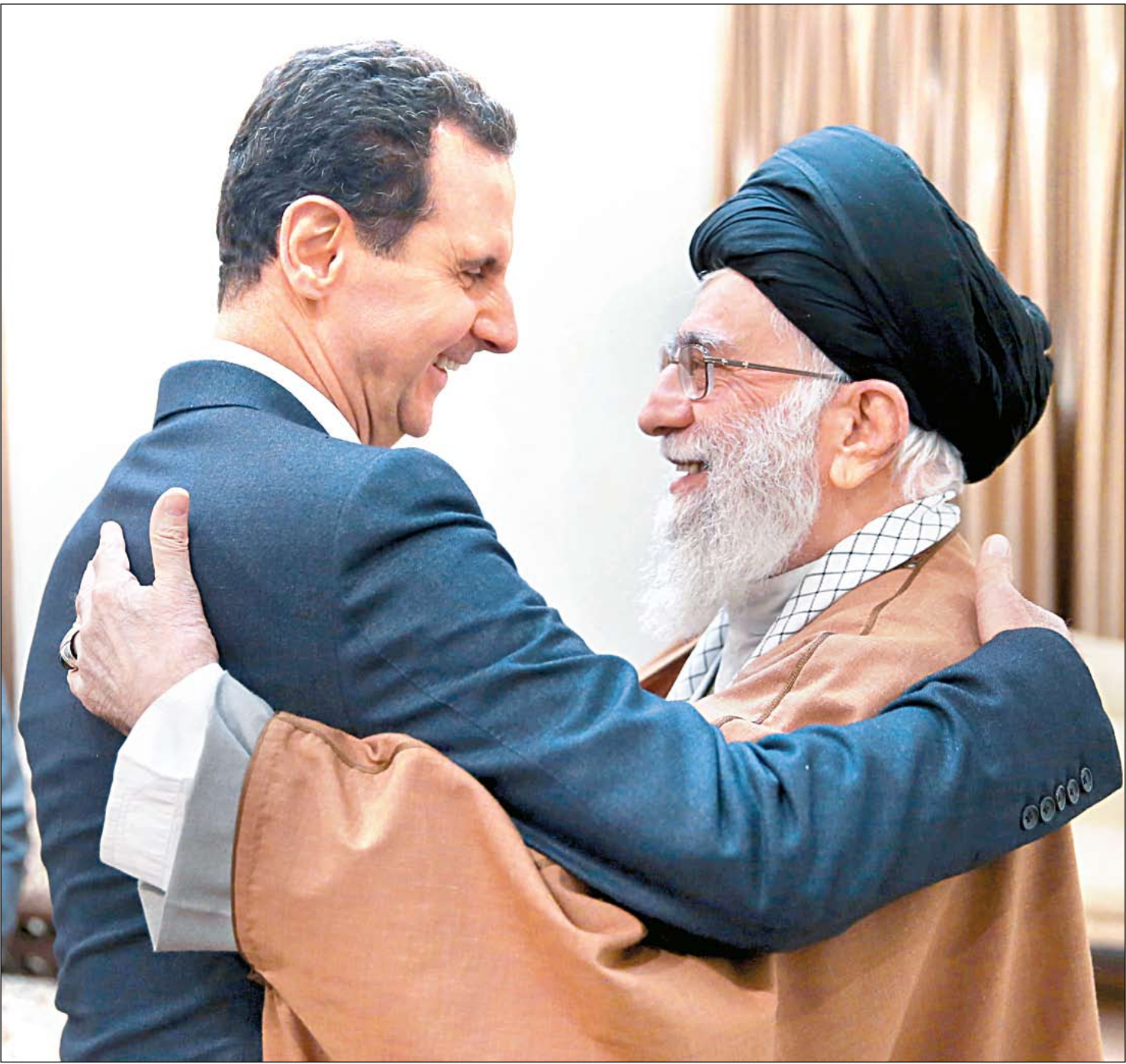
\* مقام معظم رهبری چند بار فرمودند که نیروهای مسلح باید دست از اقتصاد بردارند و آن را به مردم واگذار کنند

نامه ۱۵۷ نماینده مجلس به رئیس جمهوری برای کنترل قیمت‌ها

\* این نمایندگان خواستار مدیریت دولت در کنترل قیمت‌ها و اتخاذ تدابیری برای حل مشکلات مردم در این زمینه شدند

\* مجلس در مصوبه‌ای دولت را مکلف کرد حقوق و مزایای مدیران عامل و اعضای هیأت‌مدیره شرکت‌های دولتی و وابسته به نهادهای عمومی را اعلام کند

صفحه ۲



رهبر معظم انقلاب در دیدار رئیس‌جمهوری سوریه:

حمایت از سوریه را

حمایت از مقاومت

می‌دانیم و به آن

افتخار می‌کنیم

\* جمهوری اسلامی ایران، کمک به دولت و ملت سوریه را کمک به حرکت و جریان مقاومت می‌داند و از صمیم قلب به آن افتخار می‌کند

\* سوریه با استقامت و همراهی مردم آن توانست در مقابل یک ائتلاف بزرگ از آمریکا، اروپا و متحدان آنها در منطقه ایستادگی کند

\* مسأله منطقه حائل که آمریکایی‌ها در سوریه به دنبال ایجاد آن هستند، از جمله این توطئه‌های خطرناک است که باید با قاطعیت آن را رد کرد

\* ایران و سوریه عمق راهبردی یکدیگر هستند و هویت و قدرت جریان مقاومت و وابسته به این ارتباط مستمر و راهبردی است

\* اشتباه دشمنان این بود که سوریه را با برخی کشورهای عربی اشتباه گرفتند

\* جناب‌عالی (بشار اسد) با ایستادگی که از خود نشان دادید به قهرمان جهان عرب تبدیل شدید و مقاومت در منطقه به وسیله شما قدرت و آبروی بیشتری یافت

\* رئیس‌جمهوری سوریه: جمهوری اسلامی در جنگ سوریه در کنار ما بود و لازم است موفقیت کنونی را به جناب‌عالی و همه ایرانیان تبریک بگویم

صفحه ۲

گزارش

مادران

انتظار

صفحه ۵

بخش فرهنگ تربیتی

چهارراه

تجارت جهانی

صفحه ۲



نگارهای آئینه‌شیشه‌ها

ادبیات

و هویت ملی

دکتر منوچهر دانش‌پژوهان  
صفحه ۶



اقتصادی

جایگاه خط آهن

قزوین - رشت

در اقتصاد ملی

صفحه ۷



گفت‌و‌ها و نوشته‌ها

غربت نظام اداری

در برنامه‌ریزی‌های

توسعه‌ای ایران

صفحه ۱۱



روابط بین‌الملل

اروپا و گام نخست

اجرای برجام

صفحه ۱۲

فصلنامه پژوهشی

اطلاعات

سیاسی - اقتصادی

منتشر شد

\* برزیلستی اوپک و روابط عربستان و ایران: پیمایشی تاریخی /

دکتر حمید الیاسی / ترجمه م. عسگری

\* رویکرد روسیه به مسئولیت پشتیبانی در بحرانهای منطقه‌ای

و بین‌المللی / دکتر رضا سیمبر - سینا عمدی

\* تروریسم و سیاست دفاعی - امنیتنی ژاپن / دکتر مهدی عباس‌زاده فتح‌آبادی

\* اخوان المسلمین و مرده باگاری ایدئولوژیک / دکتر علی‌اکبر امینی

\* حلقه مفقوده در ایدئولوژی مارکس / حسن شایگان

\* موانع پاگرفتن احزاب تازه و فراگیر در افغانستان پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ / حسین خانی - داریس رحیم

\* بازگشت

\* شیخ محمد خیابانی و مبارزه در راه آزادی و استقلال ایران /

دکتر شاپور رواسانی

\* گوشه‌هایی از خاطرات میرزا جوادخان عامری / دکتر هوشنگ عامری

\* تاریخ نبوی به روایت ابویعقوب سجستانی / محمد کریمی زنجانی اصل

\* درنگی در برخی از اندیشه‌های اجتماعی حکیم ناصر خسرو /

دکتر احمد کتابی

\* افسانه «دانش اقتصاد» واحد و یگانه / علی دینی ترکمانی

\* چین و استراتژی اصلاحات اقتصادی گام به گام / جلال شریفی

\* دکتر حمید کردپچه

\* آب، کشاورزی و آینده ایران / حنیف رضا گلزار

\* واکاوی رویکردهای سلامت: کاربست مدل قابلیت سلامت در

سیاستگذاری سلامت / دکتر وحید محمودی

\* هزینه دادرسی مدنی، پیوند حقوق و اقتصاد / مجید عارفعلی

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*

\*



















## روشنفکری و مدرنیته

**دکتر مرتضی الهی‌قمشه‌ای** بخش اول



دوره روشنفکری و به دنبال آن دوره مدرنیته زمان روایت‌های بزرگ بود؛ یعنی فیلسوف یا دانشمندی می‌آمد و ادعا می‌کرد که با یک یا چند اصل کلی فلسفی و علمی می‌توان تمام مسائل جزء و کل عالم را حل یا لاف‌مالداری کرد. دیالکتیک هگل یک نمونه از روایت‌های بزرگ فلسفی بود. در علم فیزیک یکی از روایت‌های بزرگ، اصول فیزیک نیوتونی است و در ریاضیات، مختصات دکارتی هنوز روایت بزرگی است. روایت فلسفی دو ارزشی (هست و نیست) ارسطو در دوره جدید جبر بولین (یعنی سلاب کامپیوتری مبنای صفر و یک) را آفرید که امروز بزرگ‌ترین روایت در ریاضیات و منطق ستنی به شمار می‌آید.

در قرن بیستم با ظهور تفکرات انقلابی یی‌های محکم روایت‌های بزرگ در فلسفه و علم کمی سست شد. فیلسوفانی مانند هایدگر و فیزیکدان‌هایی چون هایزنبرگ توانستند نشان دهند که روایت‌های بزرگ را می‌توان زیر سؤال برد و ساختارشکنی کرد. در نیمه دوم قرن بیستم دکتر لطفی‌زاده – استاد ایرانی دانشگاه برکلی – روایت بزرگ هست و نیست ارسطویی را بر عرصه کردن منطق تشکیک زیر سؤال برد. در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ یک عده فیلسوف و جامعه‌شناس اروپایی مانند میشل فوکو، ژان لیوتارد و ژاک دریدا نگرش به تاریخ و علوم اجتماعی را دگرگون کردند. می‌توان گفت که زیربنای پسا مدرن در نیمه اول قرن بیستم ریخته شده؛ ولی عنوان پسا مدرن (به معنی یک نهضت جدید فکری) در اواخر قرن بیستم باب شد.

روانشناسان اواسط قرن بیستم چون کارل یونگ و اریک فروم با اینکه رسماً پسا مدرن به حساب نمی‌آیند، توانستند روایت‌های بزرگ

دوره مدرن را تعدیل و تصحیح کنند و راه را برای روان‌شناسی و

اسطوره‌شناسی پست‌مدرن باز کنند. یونگ و فروم متوجه شدند که

دوره مدرن خود را در دانش شرق (به‌ویژه عرفان شرقی) محروم کرده

است و بنابراین سعی کردند در حل مسائل روان‌شناسی و اجتماعی

از تفکرات عرفانی نیز بهره بگیرند. در حالی که فروید بیشتر به

اسطوره‌شناسی غربی توجه داشت، یونگ و فروم و به دنبال آنها

ژوزف کمیل توانستند با مقایسه اسطوره‌شناسی شرق و غرب، درهای

عرفان شرقی را به روی علم و بیشن علمی باز کنند. اریک فروم در

کتاب معروف «هنر عشق ورزیدن»، مولانا جلال‌الدین را به عنوان یک

متفکر بزرگ جهانی معرفی می‌کند و نشان می‌دهد که عرفان شرقی

در حل مسائل امروز بشری راه‌حل عملی دارد.

در حالی که غربی‌ها دانش عمیقی از عرفان نداشتند، توانستند

جنبه کاربردی عرفان را تا اندازه‌ای بشناسند. در مقابل، بیشتر

روشنفکران متجدد ایرانی از ارزش کاربردی میراث عرفانی خود غافل

ماندند تا جایی که بسیاری از روشنفکران ما حافظ و خیام را میگسار

و شهرت‌پرست معرفی می‌کردند. می‌گفتند که این شاعران افرادی

لذت‌طلب بودند و تنها این گفتند دم را غنیمت دارا! ایشان برای اثبات

ادعای خود اشعاری را گواه می‌گرفتند، مانند این شعر حافظ:

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود

وعده فردای زاهد را چسرا باور کنم؟

با این شعر خیام:

خیام، اگر ز یاده مستی، خوش باش

با لالریخی اگر نشستی، خوش باش

چون عاقبت کار جهان نیستی است

انگار که نیستی، چو هستی خوش باش

تفسیر شعر عرفانی در جهت پرچ‌گرایی و لذت‌طلبی با ظهور

تجددگرایی در ایران رونق گرفت. ما در اینجا قصد واردشدن در این

بحث قدیمی را نداریم. تنها لازم است خاطرنشان کنیم که این بحث

که خیام و حافظ به روح و خدا و قیامت معتقد بوده‌اند یا نبوده‌اند

با اینکه شش‌برست‌طلب بوده‌اند یا پرهیزگار یک نگرش تقلیل‌گرایانه

به شعر عرفانی و تغزلی است. ارزش جهانی حافظ و خیام در این

است که نشان داده‌اند می‌توان از یک زاویه دیگر هم به جهان هستی

نگاه کرد. در واقع عرفا و شاعرای عرفانی چون سنایی و خیام و

عطار و مولانا و سعدی و حافظ، بسیار پیشتر از فیلسوفان پسا مدرن

روایت‌های بزرگ یونانی (ارسطویی و افلاطونی) را زیر سؤال بردند.

نهصد سال قبل از ژاک دریدا، خیام نشان داد که حقیقت در وری

واقعیات نیست، بلکه در بطن آنهاست. این کشف بزرگی است که

آن را به پست‌مدرن‌های اروپایی نسبت می‌دهند. ژاک دریدا جمله

معروفی دارد که: «در وری متن هیچ چیزی نیست»؛ با این تفسیر که

تفکر دو ارزشی و پسامدرنایی ارسطویی ما را از متن دور می‌کند

و ما باید بیشتر به متن عالم و گفت‌وافت با بشر نگاه داشته باشیم نه

اینکه از وری متن به متن نگاه کنیم.

ما در اینجا به عرفان و ادبیات عرفانی از دیدگاه پسامدرن نگاه

می‌کنیم (نه از دیدگاه روشنفکری و تجددگرایی)، یعنی قصداً

بر سمر شرایطی کاربردی اجتماعی و فلسفی زمان است. نه ادامه بحث

یو سمر شرایطی کاربردی و لذت‌پرستی خیام و حافظ. قصد این گفتار

عرشه نظریه‌های کلی نیست، بلکه ورود در متن جزئیات است. در

این رهگذار متوجه خواهیم شد که عرفان (به‌ویژه بُعد زنانه عرفان)

نقش کاربردی مهمی در عوالم مسائل روز دارد. البته قصد ما در این

نگرش بحث زن و مرد و درحال متداول بر سمر حقوق و مقام زن

نیست. قصداًنم پیداکردن درمان است برای دردهای بسیاری که در

آستانه قرن بیستم‌ترسیم بشر با آنها مواجه است. دوره روشنفکری

و تجددگرایی را اینکه در اواخر خود خوش خیلی آزادخواه بود و

سحق حقوق زن را به سینه می‌زد، حرکت فکری‌ای بسیار مدرکرا

بود و ممکن زمانه را درک نمی‌کرد، به همین خاطر جنبش زنان

(فمینیسم) در دوره تجددگرایی سعی داشت که زنان را به تفکر مرنانه

دعوت کند و هم‌گونه کوشش اساسی نکرد تا مردان را با حکمت و

خرد زمان آشنا سازد!

مهندسان دوره تجددگرایی مکعب‌مستطیلی فکر می‌کردند و زنانی

هم که به مدارس هندسی‌س راه می‌یافتند، می‌باید اهمیت این طرز فکر

را می‌پذیرفتند تا مهندسان موفق شسودند. امروز ما می‌دانیم که چنین

برخوردی را اینکه ره‌آورد‌های فناوری زیاد داشته و باعث رشد اقتصادی

شده است، برخورد مدرنیسم و سالمی نیستند. در اواخر قرن بیستم

بشریت متوجه شد که رشد بی‌بوره در دوره تجددگرایی، به‌ویزانی‌های

زیادی منتهی شده و ما امروزه باید به دنبال رشد پایدار باشیم و برخورد

و نگاه زمانه نمای بیشتری به پایداری دارد. اگر مسأله دوره روشنفکری

و تجددگرایی، احقاق حقش زنان بود، دوره پسا مدرن برنامۀ‌اش زبایایی

تفکر زنانه است برای احقاق حقوق کل جامعه بشری. دیگر مجال ندارد

نیست. تمام نیروها و برخورد‌ها و روش‌ها باید به یاری هم بیایند تا راه

نجات را بیابیم و امید آن هست که حکمت زنانه که در این کتاب

بیشتر در «عرفان مردمی» یا «خراباتی» به دنبالش می‌گردیم، بتواند

چراغ هدایتی باشد در این شب تاریک. به بیان حافظ:

در این شب سیاهم، کم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون ای، آی کوک هدایت

ادبیات هر کشور، آینه تمام‌نمای اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی آن کشور در عصر مختلف است؛ ازاین‌رو بررسی ادبیات از منظر آرا و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، بعد از پیداشدن دانش جامعه‌شناسی ادبیات در قرن نوزدهم، پدید آمد. در این رویکرد، شاعر یا نویسنده، یک موجود اجتماعی است که از جامعه تأثیر می‌پذیرد و این تأثیر، رنگ و بوی ویژه‌ای بر آثارش می‌گذارد؛ بنابراین رابطه و پیوند استواری میان ادبیات و جامعه ایجاد شده است. ادبیات از گذشته‌های دور تا امروز، همواره در جستجوی اجتماعی آرمانی است و همواره تلاش کرده است، ویژگی‌ها و بحران‌های جامعه را منعکس کند و به آن پاسخی درخور دهد؛ بنابراین یکی از روش‌های شناخت پیشینه و به‌یامه‌های هویت ملی هر سرزمین، بررسی متون تاریخی و ادبی روزگاران پیشین آن جامعه

غیاث‌البنديشمندان این حوزه معتقدند ادبیات دارای کنشی متقابل هستند؛ بدین معنی که از یک سو، شرایط کلی جامعه موجب ظهور ادبیات خاصی می‌شود و از سوی دیگر، همین ادبیات با همهٔ مختصات خود، بر زندگی نسلهای مختلف، مؤثر می‌افتد و بر پیشش و روش فردی و اجتماعی اعضای جامعه تأثیر می‌گذارد؛ چراکه اندیشه و شرایط فکری نسلها یا سرائنده، تابع متغیرهایی از شرایط اجتماعی است که سبب بازتاب این اندیشه‌ها و شرایط فکری یا روحی در آثار او می‌گردد. از این‌رو، در تاریخ ادبیات ایران، می‌توان دوره‌های متفاوتی یافت که در هر دوره به اقتضای شرایط حاکم بر جامعه، ادبیات ویژه‌ای تولید گردیده است.

یکی از موضوعاتی که به‌خوبی در ادبیات فارسی بازتاب یافته است، موضوع هویت ملی ایرانی است. در سرزمین ایران، آثار ادبی زیادی دیده می‌شود که می‌توان با بررسی آنها به چگونگی فرهنگ و هویت ملی ایرانیان دست یافت. اهمیت ادبیات فارسی، شعر و ادب و هنر کلامی، در سرنوشت مردم ایران و در وحدت و تکوین هویت ملی آنان، بیش از اهمیت زبان و ادبیات در دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها بوده است.

بنابراین یکی از راه‌های اصلی مقابله با پیامدهای منفی جهانی‌سازی یا غربی‌سازی، احیای هویت و شخصیت ملی است. در این راه می‌توان از ادبیات استفاده نمود؛ چراکه ادبیات هر ملت، به عنوان آینه تمام‌نمای فرهنگ و هویت ملی آن ملت، جایگاهی ارزنده دارد. در عبارت دیگر، ادبیات هر ملت، با دارا بودن ویژگی‌های متعدد از تمامی علوم و هنرها، تصویری جاودان، برای بازتاب دادن ذات و فرهنگ اقوام و مللی است که در دوران تاریخ و در اعصار و قرون مختلف با هر عرصه وجود نهاده و توانسته‌اند در مسیر تاریخ تأثیرگذار باشند.

ازاین‌رو ادبیات را می‌توان مهمترین تجلی‌گاه هویت و هستی‌شناسی ملت‌ها دانست؛ چراکه انعکاس‌دهندهٔ آداب و آیین‌ها، ادیان، هنرها، افکار و اندیشه‌های هر ملتی است. ادبیات به عنوان وسیله شناخت و شناساندن جامعه یا تمدن می‌تواند برای برقراری ارتباط میان نسلهای گذشته و حال در تمامی زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... مورد استفاده قرار گیرد؛

### شاعران و سخن‌سرایان نامی رسالت هویت‌سازی ایرانی را در حوزه‌های گوناگون به‌خوبی انجام داده‌اند. در این میان، بهترین نوع ادبی که ویژگی‌های هویت ملی ایرانی را به بهترین شکل بیان کرده است، نوع ادبی حماسه است که تحت تأثیر ضرورت‌های ملی زمان خود شکل گرفته است

### ◆◆◆

زیرا می‌تواند راهی برای حفظ ریشه‌های مشترک هویت ملی باشد. از سوی دیگر، ادبیات از جمله مولفاتی است که به سبب برخورداری از ویژگی‌های بازتاب‌دهندگی هویت جامعه، می‌تواند با گردآوری عناصر هویتی و متمركز ساختن آن، در فرایند حفظ هویت ملی، اثرگذار باشد.

ادبیات شریخشناس فارسی، حاصل تلفیق خرده‌فرهنگ‌های متکثر و متنوع جغرافیای فرهنگی ایران‌زمین و محور اساسی حفظ و انتقال هویت ملی ایرانیان محسوب می‌شود؛ چراکه کارکرد اصلی ادبیات فارسی در این سرزمین، شناسنامه هویت ملی ایرانی و کانون زایش فرهنگ و هویت این مرز و بوم بوده است. ادبیات شکوفه‌های سرسبز تجلی‌گاه زندگی فردی و اجتماعی ما ایرانیان است و با طرح موضوعاتی مانند تاریخ، جغرافیا، سیاست، اقتصاد، دین، عرفان، فرهنگ و دانشهای مختلف؛ طبیعت، نجوم، فلسفه، کلام، منطق و... – تابایی بر قامت ایرانیان دوخته است که می‌توان آن را هویت ملی ایرانیان نامید– بنابراین می‌توان گفت مهمترین کارکرد این ادبیات، انتقال عنصر اصلی و پایدار فرهنگ و هویت ملی ایرانی به دوره‌های بعد است.

یکی از موضوعات مهمی که در ادبیات فارسی به بهترین‌گونه، بازتاب یافته است، موضوع هویت

ملی ایرانیان است. اهمیت این‌ موضوع در این است که آگاهی و آشنایی از هویت و تاریخ گذشته یک ملت، برای کسانی که به هویت ملی و پیشینه تاریخی و فرهنگی سرزمین خود علاقه‌مند هستند، ضروری است؛ به‌ویژه اگر این ملتی، تمدن و صاحب فرهنگ درخشان باشد. بدیهی است که شناخت هویت ملی ایرانیان و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن – که در آثار ادبی بازتاب یافته است – می‌تواند پیوند میان ادبیات و هویت ملی را آشکار سازد؛ بنابراین توجه بیشتر به آثار ادبی و جستجوی مؤلفه‌های هویت ملی در آنها، می‌تواند نقش مؤثری در بازپایی، نوسازی و تقویت هویت ملی ایرانیان داشته باشد. چراکه موضوع هویت در دهه‌های اخیر در میان اندیشمندان، به‌ویژه جامعه‌شناسان، اهمیت بسیاری پیدا کرده است.

از آنجا که ادبیات فارسی، برخاسته از هویت ناپ ایرانی است، ظریفی است که توانسته است تمامی ابعاد فلسفی، روانی، فرهنگی و اجتماعی هویت ملی ایرانیان را در خود جای دهد. ادبیات

## ادبیات و هویت ملی

دکتر منوچهر دانش‌پژوهان



فارسی جایگاه اعتبار افرادی است که منطق یان و جادوی هنرشان در ترسیم شرایط، بازتابه از واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، همواره تصویری روشن برای ارزیابی تاریخ فرهنگ و تمدن ایران به دست داده و تربیختی و کارآمدی نگاه ماندگارشان به امروز، پایدار و استوار باقی‌مانده است. افزون بر آن، ادبیات فارسی از حیث اشتغال به عموم انواع و قالب‌های ادبی و آفرینش آثاری سست‌ر در موضوعات اجتماعی، علم از حیاسی، غنایی، تعلیمی و... به‌ویژه از آن حیث که در بهترین‌زمینه‌ها توانسته است شاهکارهای جهانی و درخشان ستایش یابیرند، عاملی مهم در هویت‌سازی ایرانیان به شمار می‌آید؛ زیرا خاصه در حماسه‌ها، گذشته‌های تاریخی و فرهنگی یک قوم بازسازی می‌شود.

شاعران و سخن‌سرایان نامی ایران رسالت خطیر هویت‌سازی ایرانی و انتقال آن به نسلهای بعد را در حوزه‌های گوناگون به‌خوبی انجام داده‌اند؛ این میان، بهترین نسوع ادبی که ویژگی‌های هویت ملی ایرانی را به بهترین شکل بیان کرده است، نوع ادبی حماسه است که سخت تحت تأثیر و نفوذ ادب، مذهب، سیاست، گرایش‌های گروه‌های اجتماعی و همچنین ضرورت‌های ملی زمان خود شکل گرفته است. در واقع این نوع شعر حالت پایداری و دوام دارد و برابری حیات و طبیعت تصویر می‌کند، حماسه هر ملتی، بیان‌کننده آرمان‌های آن ملت است و تلاش‌های آن ملت را در راه سربلندی و استقلال، برای نسلهای بعدی روایت می‌کند و در آن، همه‌گونه مطلبی، از اخلاق، الهیات، سیاست، فرهنگ، تابانند و... بیان شده است. در ادبیات غنایی نیز «من» شخصی و هویت فردی افراد جامعه پرورده می‌شود؛ به‌ویژه که ادبیات غنایی در ایران، تحت نفوذ عرفان قرار گرفته و به تعالی هویت فردی کمک شایانی کرده است.

معطوف به موضوعاتی همچون «معبثت منابع و تناسب با ساختار بازار»، «عوامل نهادی» و «کارآفرینی» است. در این فصول ماکتبی موضوع‌های یاد شده و چگونگی اثرگذاری با تقویت فرایند رشد و توسعه منطقه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد و به برخی از متون کلیدی در این زمینه‌ها اشاره می‌کند. بخش دوم کتاب شامل سه فصل است که در آن چند «مورد پژوهی» از شهرها و مناطق مختلف جهان بررسی می‌شود و بر چگونگی اثرگذاری و تقویت فرایند توسعه منطقه‌ای از سوی عوامل نهادی و رهبری تأکید می‌شود. فصل هفتم درباره موردپژوهی‌های دیگری است که در ایالات متحده صورت گرفته است، در حالی که فصول هفتم و نهم به ترتیب درباره پنج فصل است که در آن توجه به فرایند فرایندهای درون‌زا متمرکز می‌کند. در فصل دوم درباره چارچوبی بحث توسعه متبرکانه در برابر رفیافت مغیر و ممکن ساختن آن نیاز دارد تا بتواند خطر انطباق با شرایط متغیر توسعه پایدار یک منطقه است. در فصل سوم، چهارم، پنجم و ششم، به ترتیب تمرکز نویسنده

در ادبیات تعلیمی از هویت فردی سخن گفته می‌شود که در پرتو آموزش‌های فرهنگی جامعه، به هویت اجتماعی افسرد می‌انجامد. هویتی که بر فطرت اجتماعی خویش و استعداد‌های محیط خود تکثیر می‌کند. می‌توان گفت همه ابعاد گستره پیکران ادبیات فارسی در خدمت تکوین، تداوم و ارتقای هویت ملی ایرانی قرار داشته است. از سوی دیگر، به دلیل ظرفیت‌های بی‌پایام‌های والای انسانی در ادبیات فارسی، این ادبیات می‌تواند در عین تماس سازنده با جهان، پشتوانه‌ای عظیم برای حفظ هویت ملی ایرانی محسوب گردد.

پیشینه هویت ملی و وحدت و همبستگی ایرانیان را در دوره‌هایی که مناطق مختلف این مرز و بوم در اختیار حکومت‌های جداگانه‌ای بوده که غالباً نیز با هم درگیرى داشتند و چنین می‌نمود که مردمان آن مناطق از هم گسسته و بیگانه شده‌اند، به‌روشنی می‌توان در ادبیات فارسی یافت؛ زیرا در تاریخ تکوین همین زبان و ادبیات است که به‌وضوح می‌توان دید چگونه همسان مردمی که

انکارناپذیر دارد. به‌طور کلی می‌توان گفت اندیشه‌های اثرگذار شاعران، نویسندگان، عارفان و فیلسوفان ایرانی و میختگی و همسازی اسطوره‌های باستانی ایران با آموزه‌های قدسی اسلامی و زیست سازگار و حرکت دوشادوش و متکامل تاریخی آنها و بازتاب آن در ادب فارسی، موجب غنی‌سازی همه‌جانبه ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی شده است. این ادبیات از گذرگاه چنین تعلیمی، بر هویت ملی ایرانی تأثیری انکارناپذیر داشته و موجب شده به عنوان هسته مرکزی هویت ملی ایران نقشى مؤثر ایفا کند.

**حماسه** حماسه امروزه در زبان فارسی برابر با منظومه پهلوانی به کار برده می‌شود. خاستگاه ادب حماسی را سرود پهلوانی یا چکامه می‌دانند که شعر روایی کوتاهی، در توصیف کارهای پهلوانی است. موضوع حماسه، شرح اساطیر و توصیف‌های آرمانی‌شده یزدان و پهلوانان و وصف نبردهای سرنوشت‌ساز میان اقوام مختلف است. حماسه‌ها منبعی برای بررسی احساساتای ملی هستند که به سرودن آنها انجامیده است. افزون بر این، حماسه شرح دلآو‌ی‌ها و پهلوانی‌های یک ملت به همراه شرح مظاهر مدنیت، فرهنگ و تمدن آن قوم و سیر و پیشرفت تدریجی آن در بستر زمان و مکان است. حماسه‌های ملی از آنجا که همواره شرح تاریخ بر مجاری جوامع، بسا اعتقاد به ارزش‌های والای انسانی مناسبت است از استقلال ملی و دینی خود دفاع می‌کنند، بیانگر آرمان‌های آن ملت است و در تکوین فرهنگ و هویت ملی جوامع نقشى انکارناپذیر دارند؛ چراکه در آنها می‌توان از اندیشه‌های فرهنگی، دینی، سیاسی، اجتماعی، تاریخی و... جوامع آگاهی یافت.

نخستین کوشش‌های ذهنی بشر در رویارویی با مرگ، زندگی، عشق و نفرت، گذشت و فداکاری درحماسه مطرح است و این که جهان نخستین و عصر آفرینش چگونه بوده است. در حماسه، شاعر با داستان‌های شغاهی و مدون سر و کار دارد که در آنها شرح پهلوانی‌ها، عواطف و احساسات مختلف مردم یک روزگار و مظاهر همین‌دوستی و فداکاری و جنگ با تباهی و سیاهی‌ها آمده است. از مهمترین ویژگی‌های حماسه آن است که مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن می‌گوید پدید می‌آید، اما به طور معمول معتقدات و آثار فکری و اجتماعی دوران شاعر با اعتقادات و سنتهای دورانی که حماسه در آن بیان می‌شود اختلاط نمی‌یابد و شاعر با حذف نشانه‌های فرهنگی دوران پیشین، آثار و نشانه‌های زمان خود را در حماسه نمی‌آمیزد. به‌طورکلی حماسه‌ها با ایام و لحظات خاصی از حیات ملی یک قوم مرتبط هستند؛ دورانی که مردمان پیشین با مدنیت ساده و ابتدای خود در تلاش برای تشکیل ملیت و تمدن خود بوده‌اند.

##### شعر ملی

شعر ملی جزئی از ادبیات ملی و فرایندی تاریخی است که بر پایه آن، شعر در نتیجه «آگاهی ملی» شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، شعر ملی شعری است که بازتاب روح جمعی یک ملت باشد و از حوزه تفکر یک ملت نشأت گرفته باشد. همچنین از ذخیره مشترک اندیشه‌ها و احساسات منتسب به آن ملت) در خلال جریان تاریخی مشترک برخوردار است که موجب تمایز آن ملت از ملت دیگر می‌شود. در حماسه، حوادث قهرمانی

### ◆◆◆

**ادبیات ما حاصل تلفیق فرهنگ‌های متنوع ایران و محور اساسی حفظ و انتقال هویت ملی ما محسوب می‌شود: چراکه کارکرد اصلی‌اش در این سرزمین، شناسنامه هویت ملی ایرانی و کانون زایش فرهنگ و هویت این مرز و بوم بوده است. ادبیات فارسی تجلی‌گاه زندگی فردی و اجتماعی ماست**

### ◆◆◆

که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است، در بستری از واقعیات جریان دارند؛ واقعیتی که ویژگی‌های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید این جامعه را در مسائل فکری، فرهنگی و مذهبی دیربر می‌گرد. از جمله این آثار، می‌توان به شاهنامه‌های همچون شناسنامه منظوم دیقی و شاهنامه متخور ثعلابی اشاره کرد که تقریباً همزمان آغاز شدند؛ ازاین‌رو حماسه‌های منظوم هر ملت را می‌توان مصداق بهترین نمونه از شعر ملی دانست. شاهنامه نیز تصویری از جامعه ایرانی در جزئی‌ترین ویژگی‌های حیاتی مردم آن است. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال و ملیت در برابر ملل مهاجم، آگاهی می‌یابیم، مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر و مدنیت و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی خویشی‌های پهلوانان و بحث‌های فلسفی و دینی آنان نیز مطلع می‌شویم؛ ازاین‌رو همگان معتقدند شاهنامه فردوسی عالی‌ترین، برجسته‌ترین و ماندگارترین نمونه اشعار ملی در ایران است که سبک نیکب هویت ملی ایرانیان شده است. حکیم توس با نوشتن اسطوره‌ها، حماسه‌ها و تاریخ ملت ایران از دوران بسیار کهن باستان، تا زمان استیلای ایران، سعی در احیای هویت ملی ایرانیان دارد. به عبارت دیگر می‌توان گفت: فردوسی، ذخیره فرهنگ و تمدن ایران، بسرای چنین دوره و چنین وضعیتی بوده است.

\*بازگای مؤلفه‌های هویت ملی در شاهنامهٔ فردوسی (انتشارات اطلاعات، با تلخیص)

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر حکومت را، سفر به لیبی، پس از ۳۳ سال زندگی در تبعید، انگیزه هشام مطر برای نوشتن روایت بازگشت است. بازگشت به سرزمین نیاکان، باز یافتن رابطه‌های قدیمی و بنا کردن رابطه‌های جدید، در خلال جست‌وجوی پدری که ناپدید شده، جاباب‌المطر، پدر هشام را زمانی ربوده‌اند که او نوزده سال داشت و در انگلستان تحصیل می‌کرد. جاباب‌ال پدر از مهمترین مخالفان قذافی در تبعید بود. هشام مطر دیگر هرگز پدرش را ندید، ولی امید به زنده بودن او را هرگز از دست نداد».

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر حکومت را، سفر به لیبی، پس از ۳۳ سال زندگی در تبعید، انگیزه هشام مطر برای نوشتن روایت بازگشت است. بازگشت به سرزمین نیاکان، باز یافتن رابطه‌های قدیمی و بنا کردن رابطه‌های جدید، در خلال جست‌وجوی پدری که ناپدید شده، جاباب‌المطر، پدر هشام را زمانی ربوده‌اند که او نوزده سال داشت و در انگلستان تحصیل می‌کرد. جاباب‌ال پدر از مهمترین مخالفان قذافی در تبعید بود. هشام مطر دیگر هرگز پدرش را ندید، ولی امید به زنده بودن او را هرگز از دست نداد».

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر حکومت را، سفر به لیبی، پس از ۳۳ سال زندگی در تبعید، انگیزه هشام مطر برای نوشتن روایت بازگشت است. بازگشت به سرزمین نیاکان، باز یافتن رابطه‌های قدیمی و بنا کردن رابطه‌های جدید، در خلال جست‌وجوی پدری که ناپدید شده، جاباب‌المطر، پدر هشام را زمانی ربوده‌اند که او نوزده سال داشت و در انگلستان تحصیل می‌کرد. جاباب‌ال پدر از مهمترین مخالفان قذافی در تبعید بود. هشام مطر دیگر هرگز پدرش را ندید، ولی امید به زنده بودن او را هرگز از دست نداد».

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر حکومت را، سفر به لیبی، پس از ۳۳ سال زندگی در تبعید، انگیزه هشام مطر برای نوشتن روایت بازگشت است. بازگشت به سرزمین نیاکان، باز یافتن رابطه‌های قدیمی و بنا کردن رابطه‌های جدید، در خلال جست‌وجوی پدری که ناپدید شده، جاباب‌المطر، پدر هشام را زمانی ربوده‌اند که او نوزده سال داشت و در انگلستان تحصیل می‌کرد. جاباب‌ال پدر از مهمترین مخالفان قذافی در تبعید بود. هشام مطر دیگر هرگز پدرش را ندید، ولی امید به زنده بودن او را هرگز از دست نداد».

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر حکومت را، سفر به لیبی، پس از ۳۳ سال زندگی در تبعید، انگیزه هشام مطر برای نوشتن روایت بازگشت است. بازگشت به سرزمین نیاکان، باز یافتن رابطه‌های قدیمی و بنا کردن رابطه‌های جدید، در خلال جست‌وجوی پدری که ناپدید شده، جاباب‌المطر، پدر هشام را زمانی ربوده‌اند که او نوزده سال داشت و در انگلستان تحصیل می‌کرد. جاباب‌ال پدر از مهمترین مخالفان قذافی در تبعید بود. هشام مطر دیگر هرگز پدرش را ندید، ولی امید به زنده بودن او را هرگز از دست نداد».

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر حکومت را، سفر به لیبی، پس از ۳۳ سال زندگی در تبعید، انگیزه هشام مطر برای نوشتن روایت بازگشت است. بازگشت به سرزمین نیاکان، باز یافتن رابطه‌های قدیمی و بنا کردن رابطه‌های جدید، در خلال جست‌وجوی پدری که ناپدید شده، جاباب‌المطر، پدر هشام را زمانی ربوده‌اند که او نوزده سال داشت و در انگلستان تحصیل می‌کرد. جاباب‌ال پدر از مهمترین مخالفان قذافی در تبعید بود. هشام مطر دیگر هرگز پدرش را ندید، ولی امید به زنده بودن او را هرگز از دست نداد».

آورد و یکی از کتاب برتر نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۶ بود.

در پیشگفتار مترجم بر این کتاب آمده است: «روایت بازگشت را نمی‌توان این زندگی‌نامه به شمار آورد؛ این کتاب به مراب از خاطره‌نویسی فراتر است: حکایت تبعید است و تسلی یافتن در هنر، تحلیل استبداد، تاریخچه خانوادگی است، تصویر کشوری است که با انقلاب دست و پنجه نرم می‌کند، و یک سرگوازی بر













































## حضرت فاطمه (س) در کلام امام خمینی

من قاصر من این که درباره حضرت صدیقه-علیها السلام- سخنی بگویم و فقط اکتفا می کنم به یک روایت از کتاب شریف کافی<sup>(۱)</sup> که با سند معتبر نقل شده است:

حضرت صادق-علیه السلام- می فرماید: حضرت فاطمه-علیها السلام- بعد از پدرشان هفتاد و پنج روز زنده بودند، حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد و از مسائل آینده خبر می داد.

ظاهر روایت این است که در این هفتاد و پنج روز مراده ای در میان بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیای عظام، درباره کس دیگری این طور وارد شده باشد که در ظرف هفتاد و پنج روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته و مسائل آینده را و آنچه به ذریه او می رسیده، ذکر کرده و حضرت امیر هم آنها را نوشته، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است.

فروود آمدن جبرئیل مسأله ساده ای نیست، گمان نشود که جبرئیل بر هر کسی فروود می آید و امکان دارد که بیاید، این مسأله یک تناسب لازم دارد بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بر او فروود بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است.

چه ما قائل بشویم به این که قضیه تنزیل جبرئیل، به واسطه روح اعظم خود این ولی است یا به واسطه پیغمبر است؛ او تنزیل می دهد، او را می آورد تا مرتبه پایین، یا بگوئیم که حق تعالی او را مأمور می کند و به او می گوید که برو و این مسائل را بگو.

حتی درباره ائمه هم ندیده ام که جبرئیل این گونه، مکرراً، بر آنها نازل شده باشد. جبرئیل به طور مکرر در این هفتاد و پنج روز بر حضرت زهرا وارد می شد و از مسائل آتی خبر می داد.

من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند، بالاتر می دانم که جز برای انبیا-علیهم السلام- آن هم فقط طبقه بالای انبیا و بعضی از اولیایی که در رتبه آنها هستند، برای کسی دیگر حاصل نشده است.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵

۶۴/۱۲/۱۱

### خاک را کیمیا کند زهرا

سید رضا مؤید

گر نگاهی به ما کند زهرا  
دردها را دوا کند زهرا  
بر دل وجان ما صفا بخشد  
گوشه چشمی به ما کند زهرا  
کم خواه از عطای بسیارش  
کأنچه خواهی عطا کند زهرا  
نه عجب به شأن او گویند  
خاک را کیمیا کند زهرا  
این مقام کنیز او باشد  
تا دگر خود چه ها کند زهرا  
روز محشر که از شفاعت خویش  
حشر دیگر به پا کند زهرا  
همچو مرغی که دانه برچیند  
دوستان را جدا کند زهرا

## ضمیمه اطلاعات

سده هجری ۷ اسفند ۱۳۹۷ - ۲۰ جمادی الثانی ۱۴۳۰  
۱۶ فروردین ۱۴۰۹ - سال نود و سوم - شماره ۷۷۳۱



طرح: حبیب الله صادقی

## فاطمه (س) تنها وارث پیامبر



دکتر علی شریعتی

است. فاطمه با بودن خویش، پاسخ به این پرسش است.

### فاطمه بودن

فاطمه، چهارمین دختر پیامبر بزرگ اسلام بود و کوچکترین. هم دختر آخرین خانواده ای که پسری برایشان نمانده بود و هم در جامعه ای که ارزش هر پدری و هر خانواده ای به "پسر" بود. طبق قانون کلی جامعه شناسی که "سود" به "ارزش" بدل می شود، "پسر بودن" خود به خود ذات برتری یافت، و دارای "فضائل"، ارزشهای معنوی و شرافت اجتماعی و اخلاقی و انسانی شد و به همین دلیل و به همین نسبت، "دختر بودن" حقیر شد و "ضعف" در او به "ذلت" بدل گردید، و "ذلت" او را به "اسارت" کشاند و "اسارت" ارزشهای انسانی او را ضعیف کرد و آنگاه موجودی شد "مملوک" مرد، ننگ پدر، بازیچه هوس جنسی مرد، "بز" یا "بنده منزل" شوهر! و بالاخره موجودی که همیشه دل "مرد خوش غیرت" را می لرزاند که "لنگی بالا نیاورد" و برای خاطر جمعی و راحتی خیال پس چه بهتر که از همان کودکی زنده به گورش کند تا شرف خانوادگی پدر و برادر و اجداد همه مرد! لکه دار نشود.

آنچه می خوانید، سخنرانی من است در مؤسسه ارشاد. ابتدا خواستم گزارشی بدهم از تحقیقات پروفسور لویی ماسینیون، درباره شخصیت و شرح حال پیچیده حضرت فاطمه (س)، و به خصوص اثر عمیق و انقلابی خاطره او در جامعه های مسلمان و تحولات دامنه دار تاریخ اسلام، اختصاصاً برای دانشجویانم در کلاس درس «تاریخ و شناخت ادیان» و «جامعه شناسی مذهبی» و «اسلام شناسی». به مجلس که آمدم، دیدم جز دانشجویان، بسیاری دیگر هم آمده اند.

وجود جلسه، مسأله فوری تر را ایجاب می کند. بر آن شدم که به این «سوال مقدر» که امروز به شدت در جامعه ما مطرح است، جواب بگویم که زنانی که در قالب های سنتی قدیم مانده اند، مسأله ای برایشان مطرح نیست؛ و زنانی که قالب های وارداتی جدید را پذیرفته اند، مسأله برایشان حل شده است.

اما در میان این دو نوع «زنان قالبی»، آنها که نه می توانند آن شکل قدیم موروثی را تحمل کنند و نه به این شکل تحمیلی تسلیم شوند، چه باید بکنند؟ اینان می خواهند خود را انتخاب کنند، خود را بسازند. الگو می خواهند، نمونه ایده آل. برای اینان مسأله «چگونه شدن» مطرح



هر پدری دختری داشته باشد که بخواهد ماندگار شود، هر گاه به یاد داماد می‌افتد، سه "داماد" دارد: یکی "خانه" ای که پنهانش کند، دومی "شوهر"ی که نگهش دارد، سومی "قبر"ی که بپوشاندش، و بهترینشان قبر است. تکیه قرآن و صراحت بیانش برای تحقیر و سرزنش و رسوا کردن کسانی است که در زنده به گور کردن دخترانشان مسائل اخلاقی و شرافتی و ناموسی را پیش می‌کشیدند، و این قساوت ددمنشانه را که زاده دناوت و پستی و ترس از فقر و عشق به مال بود و حاکی از جبن و ضعف، با پرده‌های فریبنده‌ای می‌پوشاندند وبا کلمات آبرومندانه شرافت و حمیت و ناموس و عفت و غیرت توجیه می‌کردند.

«ولاتقتلوا اولادکم من املاق، نحن نرزقکم وایاهم».

«ولا تقتلوا اولادکم خشیه املاق، نحن نرزقهم و ایاکم، ان قتلهم کان خطا کبیرا».

فاطمه، تنها وارث محمد(ص)

اکنون محمد(ص)، پیامبر است. در مدینه، در اوج شکوه و اقتدار و عظمتی که انسان می‌تواند تصور کند. درختی که نه از عبدالمناف وهاشم و عبدالمطلب، که از نو روئیده است، بر زیر کوه، در حرا. و سراسر صحرا را، چه می‌گویم؟ افق تا افق زمینی را... و چه می‌گویم؟ درازنای زمان را، همه آینده را تا انتهای تاریخ فرا می‌گیرد، فراخواهد گرفت. و این مرد چهار دختر دارد. اما نه، سه تنشان پیش از خود وی مردند.

و اکنون تنها یک فرزند بیش ندارد، یک دختر، کوچکترینش. فاطمه وارث همه مفاخر خاندانش، وارث اشرافیت نوینی که نه از خاک و خون و پول که پدیده وحی است، آفریده ایمان و جهاد و انقلاب و اندیشه و انسانیت و... بافت زیبایی از همه ارزش‌های متعالی روح. محمد، نه به عبدالمطلب و عبدالمناف، قریش و عرب، که به تاریخ بشریت پیوند خورده و وارث ابراهیم است و نوح و موسی و عیسی و فاطمه تنها وارث او....

«انااعطیناکالکوثر، فصل لربک و انحر. ان شانئک هوالابتر»؛ به تو «کوثر» عطا کردیم ای محمد. پس برای پروردگارت نماز بگزار و شتر قربانی کن. همانا، دشمن کینه توز تو همو «ابتر» است! او با ده پسر، ابتر است، عقیم و بی دم و دنباله است. به تو کوثر را دادیم، فاطمه را. این چنین است که «انقلاب» در عمق وجدان زمان پدید می‌آید.

اکنون یک «دختر»، ملاک ارزش‌های پدر می‌شود. وارث همه مفاخر خانواده می‌گردد و ادامه سلسله تیره و تباری بزرگ، سلسله‌ای که از آدم آغاز می‌شود و بر همه راهبران آزادی و بیداری تاریخ انسان گذر می‌کند و به ابراهیم بزرگ می‌رسد و موسی و عیسی را به خود می‌پیوندد و به محمد می‌رسد و آخرین حلقه این «زنجیر عدل الهی» زنجیر راستین حقیقت، «فاطمه» است.

#### مسجد، خانه فاطمه

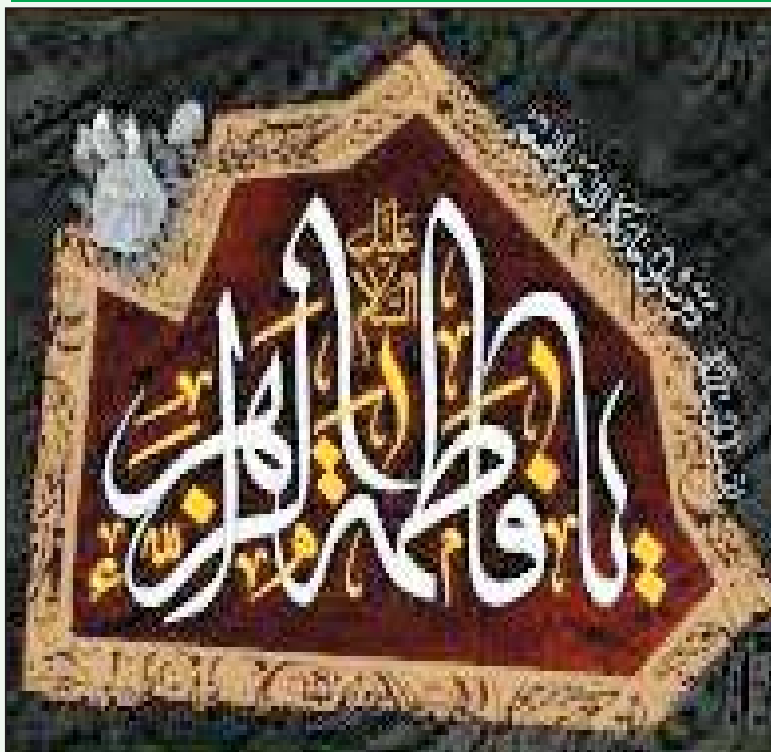
هیچ جسدی را حق ندارند که در مسجد دفن کنند. و بزرگترین مسجد زمین مسجدالحرام است، کعبه. این خانه‌ای که حرم خداست و حریم خداست، قبله همه سجده‌ها، خانه‌ای که به فرمان او و به دست ابراهیم بزرگ برپا شده است و خانه‌ای که پیامبر بزرگ اسلام افتخارش و «رسالتش» آزاد کردن این خانه «آزاد» است و طواف برگرد آن و سجده به سوی آن. همه پیامبران بزرگ تاریخ خادم این خانه‌اند، اما هیچ پیامبری حق ندارد در اینجا دفن شود. ابراهیم آنرا بنا کرد و مدفنش آنجا نیست و محمد(ص) آنرا آزاد کرد و مدفنش آنجا نیست.

در طول تاریخ بشریت، تنها و تنها یک تن از چنین شرفی برخوردار است، خدای اسلام از نوع انسان یکی را برگزید تا در خانه خاص خویش، در کعبه دفن شود. کی؟ یک زن، یک کنیز، هاجر. خدا به ابراهیم فرمان می‌دهد که بزرگترین پرستشگاه انسان را - خانه مرا- کنار

خانه این زن بنا کن. و بشریت، همیشه باید برگردد خانه‌هاجر طواف کند. خدای ابراهیم، سرباز گمنامش را از میان این امت بزرگ، یک زن انتخاب می‌کند، یک مادر آن هم یک کنیز. یعنی موجودی که در نظام‌های بشری از هر فخری عاری بوده است.

آری، در این مکتب این چنین انقلاب می‌کنند. در این مذهب این چنین زن را آزاد می‌سازند. این تجلیل از مقام زن است. و اکنون باز خدای ابراهیم فاطمه را انتخاب کرده است. با فاطمه، «دختر» به عنوان وارث مفاخر خاندان خویش، و صاحب ارزشهای نیاکان و ادامه شجره تبار و اعتبار پدر، جانشین "پسر" می‌شود. در جامعه‌ای که ننگ دختر بودن را تنها زنده به گور کردنش پاک می‌کرد و بهترین دامادی که هر پدری آرزو می‌کرد نامش "قبر" بود. و محمد

## فاطمه (س) تنها وارث پیامبر



می‌دانست که دست تقدیر با او چه کرده است. و فاطمه نیز می‌دانست که کیست. این است که تاریخ از رفتار محمد با دختر کوچکش فاطمه در شگفت است و از نوع سخن گفتنش با او و ستایش‌های غیر عادی‌اش از او. خانه فاطمه و خانه محمد، کنار هم است. فاطمه، تنها کسی است که با همسرش علی در مسجد پیامبر، با او هم خانه‌اند. این دو خانه را یک خلوت دو متری از هم جدا می‌کند و دو پنجره روبروی هم، خانه محمد و فاطمه را به هم باز می‌کند. هر صبح پدر دریچه را می‌گشاید و به دختر کوچکش سلام می‌دهد هرگاه به سفر می‌رود، در خانه فاطمه را می‌زند و از او خداحافظی می‌کند، فاطمه آخرین کسی است که از او وداع می‌کند، و هر گاه از سفر باز می‌گردد، فاطمه اولین کسی است که به سراغش می‌رود، در خانه فاطمه را می‌زند و حال او را می‌پرسد.

در برخی متون تاریخی تصریح دارد که: «پیغمبر چهره و دو دست فاطمه را بوسه می‌داد.» این گونه رفتار بشر از تحبیب و نوازش دختری از جانب پدر مهربانش معنی دارد. «پدری دست دختر را می‌بوسد»؛ آنهم دختر کوچکش را. چنین رفتاری در چنان محیطی، یک ضربه انقلابی بر خانواده‌ها و روابط غیر انسانی محیط بوده است.

«پیغمبر اسلام، دست فاطمه را می‌بوسد.» چنین رفتاری چشم را به عظمت شگفت فاطمه می‌گشاید و بالاخره چنین رفتاری از جانب پیغمبر به همه انسان‌ها و انسان‌ها همیشه می‌آموزد که از عادات و اوام تاریخی و سنتی نجات یابند. به مرد می‌آموزد که از تحت جبروت و جباریت خشن و فرعون‌ی‌اش در برابر زن فروود آید و به زن اشاره می‌کند که از پستی و حقارت قدیم و جدیدش که تنها ملعبه زندگی باشد، به قله بلند شکوه و حشمت انسانی فراز آید. این است که پیغمبر، نه تنها به نشانه محبت پدری، بلکه همچون یک «وظیفه»، یک «مأموریت خطیر» از فاطمه تجلیل می‌کند و این چنین نیز با او سخن می‌گوید بهترین زنان جهان چهار تن‌اند: مریم، آسیه، خدیجه و - فاطمه(ع).

الله از خشنودی ات خشنود می‌شود و از خشمش به خشم می‌آید. خشنودی فاطمه خشنودی من است، خشم او خشم من. هرکه

بی‌سرون آید و از این امکان برای همراهی با پدرش استفاده می‌کرد و می‌دانست که پدرش زندگی‌بی ندارد که دست طفلش را بگیرد و او را در کوچه‌ها و بازارهای شهر به نرمی و آرامی گردش دهد، بلکه همیشه تنها می‌رود و در موج دشمنی و کینه شهر شنا می‌کند و خطر از همه سو در پیرامونش می‌چرخد و دخترک که از سرنوشت و سرگذشت پدر آگاه بود او را رها نمی‌کرد.

تاریخ یاد می‌کند که روزی که وی را در مسجدالحرام به دشنام و کنک گرفتند، فاطمه خردسال با فاصله کمی تنها ایستاده بود و می‌نگریست و سپس همراه پدر به خانه بازگشت. و نیز روزی که در مسجدالحرام به سجده رفته بود و دشمن شکمبه گوسفندی را بر سرش انداخت، ناگهان فاطمه کوچک، خود را به پدر رسانید و آن را برداشت و سپس با دست‌های کوچک و مهربانش سر و روی پدر را پاک کرد و او را نوازش نمود و به خانه باز آورد.

مردم که همیشه این دختر لاغر اندام و ضعیف را در کنار پدر قهرمان و تنهانش می‌دیدند که چگونه طفل، پدر را پرستاری می‌کند و می‌نوازد و در سختی‌ها با وجودش، سخنش و رفتار معصومانه مهربانش او را تسلی می‌بخشد، به او لقب دادند: ام ابیها(مادر پدرش).

#### فاطمه و همسرش علی

و اما بعد از هجرت، فاطمه همچنان در وفای به عهد خویش مانده است و در خانه پدر دامن پارسایی و تنهایی را رها نکرده است و این را همه می‌دانند. به خصوص از هنگامی که خواستگاری عمر و ابوبکر را پیغمبر قاطعانه رد کرد، همه اصحاب دانستند که فاطمه سرنوشتی خاص دارد و دانستند که پیغمبر بی‌مشورت دخترش هرگز پاسخ خواستگاران را نمی‌گوید. فاطمه با علی بزرگ شده است. او را برادری عزیز برای خویش و پروانه‌ای عاشق بر گرد پدر خویش می‌بیند. تقدیر سرنوشت این دو را از کودکی به گونه خاصی به هم گره زده است. هر دو با جاهلیت پیوندی نداشته‌اند، هر دو از نخستین سال‌های عمر در طوفان بعثت رشد کرده‌اند و در زیر نور وحی روئیده‌اند.

فاطمه چه احساسی نسبت به علی داشته است؟ علی چه تصویری از فاطمه بر دیواره قلب بزرگ و شجاع و پر از عاطفه‌اش آویخته است؟ ممکن است تصور بتواند، اما کلمات از بیانش عاجزند.

چگونه می‌توان احساس پیچیده‌ای را که از ایمان و عشق، حرمت، ستایش، مهر خواهر و برادر، اشتراک در عقیده، خویشاوندی دو روح، شرکت در تحمل رنج‌ها و سختی‌های سرنوشت و بالاخره همسفر بودن، گام به گام، لحظه به لحظه، در طول راه حیات و برخوردار بودن از یک سرچشمه محبت و الهام و ایمان ترکیب شده است، وصف کرد؟

پس علی چرا خاموش است؟ بیست و پنج سال از سنش می‌گذرد و فاطمه نیز هنگامش رسیده است، نه سال یا نوزده سال؟ به عقیده من محظور علی روشن است. فاطمه خود را وقف پیغمبر کرده است. خود را مادر پدرش می‌داند و همه کاره خانه او. دختری را که این چنین به دامن پدر آویخته که گویی نمی‌توان از او جدایش کرد چگونه علی می‌تواند از این خانه برود؟ او را از محمد بخواهد؟ علی خود در این احساس زهرا با او شریک است.

ناگهان وضع تغییر کرد. عایشه به خانه پیغمبر آمد، پیغمبر برای نخستین بار در عمرش و برای آخرین بار، همسری جوان و سرشار شور و شوق زندگی تازه یافته است. فاطمه کم‌کم احساس می‌کند که زن جوان پدرش، جانشین خدیجه، و جانشین خود او می‌شود. هر چند نه در قلب پدر، در خانه پدر بی‌شک. و علی نیز احساس می‌کند که لحظه‌ای که تقدیر مقرر کرده است فرا می‌رسد.





## فاطمه (س) در پرتو خورشید محمدی

مترجم: سید حمید طبیبیان  
فاطمه و کمال

فاطمه اکنون در زندگی خجسته این جهانی خود از نیمه دهم دوم در گذشته است... کمی از نیمه آن در گذشته است... شاید یک سال... شاید دو یا سه سال... جوان شده و رشد کرده است... با شادابی شکوفا شده است... به پختگی جوانی رسیده است... در جوانی و زیبایی کمال یافته و در حلقه ی تکامل به اوج فزونی خود ره یافته است...

آنان که می دیدند فاطمه همانند شکوفه ای شکوفا شده، بلند و کمر باریک، روشن رخسار و خوشبوی گردیده است، ناگزیر این پرسش شگفت انگیز در خاطر آنان درمی آمد که آیا این دختر سیاه چشم با خود قرار گذاشته است راه تجرد را در پیش گیرد، و آیا دوشیزه ماندن را بر شوی گرفتن برتری می نهد؟...

شگفت نیست اگر آنان این پرسش را از هم داشته باشند... زیرا فاطمه در رویش، پرورش و کمال روند و پیشرفتی تند و روحانی داشت... و سرزمین عرب طبیعتی دارد که دختر را زود به پختگی زنانگی می رساند، چنانکه گویی پرتو گرم خورشید در آن سرزمین، دختر را بر روی آتش پخته می کند!...

آنگاه آیین های تقلیدی و سنت های حاکم بر جامعه دختر را وادار به ازدواج می کند در حالی که نخستین دهه عمرش را سپری کرده یا در آستانه دهه دوم عمر خویش درآمده است، گاهی چند ماه یا چند روز از ده سال کمتر و گاهی چند ماه یا در نهایت یک سال بیشتر!...

همواره اندیشه های دوران جاهلیت در خردها و روان ها رسوبی پنهان دارد که پدر را در شوی دادن دخترش - که هنوز پوست کودکی از تن نیفکنده - می شتاباند. برای این که پدر از همان خطراتی بیم دارد که قوم وی و پدران و نیاکانشان آنها را بهانه قرار می دادند و با استدلال به آنها دختران را زنده به گور می کردند...

زیرا دختردار شدن در آن جامعه عربی ناپسند و بلایی آشکار بود... و کشته شدن دختران به دست پدران برای رهایی یافتن از ترس ننگ، زشت و نکوهیده نبود... و گاهی نیز پسندیده به شمار می آمد...

شاعر عرب از دیرباز گفته است: «هر پدری دختری دارد که چون نام داماد برده شود، برای ماندن آن دختر از سه داماد امید دارد: خانه ای که او را ببوشاند، شوهری که از او نگهداری کند و گوری که او را در خود پنهان سازد، و بهترین آنان همان گور

است... و این یکی از سخنان کوتاه دیرین عرب است: «دوست داشتنی ترین دامادها نزد من گور است!...» و خدا آنان را با این رفتار نفرت انگیزشان در این آیات رسوا فرمود که:

«و آنگاه که یکی از ایشان به دختری مژده داده شود، روی او سیاه می گردد و در خود اندوه می خورد. از رنج و شرم آن خبر از چشم مردم پنهان می شود که آیا او را به خواری نگهدارد یا در خاک پنهان کند. هان چه بد حکمی است که آنان می کنند.» (نحل، آیه های ۵۹-۵۸)

در این هنگام برای ما جای شگفتی نیست که مردمانی نزدیک به دوران جاهلیت، به دیر کرد ازدواج فاطمه از لابلای عوامل محیط زندگی و آیین تقلیدی خود بنگرند و آن را مغایر با آیین عمومی اجتماعی و مخالف با رسوم معمول خود بدانند... زیرا آنان به واقعیت دسترسی نیافته بودند... اوضاع را به درستی بررسی نکرده بودند... دید آنان همه جوانب را در بر نگرفته بود، بلکه سطحی و وابسته به گذشته تاریک آنان بود و از همین روی رهایی یافتن از قید و بند اندیشه کهن جاهلی را برای آنان دشوار ساخته بود...

شگفت واقعی برای ما از کتاب ها و نوشته های بسیاری از مستشرقان دست می دهد. مستشرقانی که با قلم های خود آن دوران تازه از دولت اسلامی را به باد انتقاد گرفتند، و از روی تعصب و داوری یک طرفه، دست آویزهای دروغینی ساختند تا با آنها جایگاه والای آن بانو را پایین آورند و چهره ی روحانی و جسمانی او را در برابر خردها و چشم ها زشت کنند... چه چیزی جز بداندیشی و نیت زشت می تواند آنان را به این



عبدالقادر عبدالقادر

دروغ پردازی ها و یاهودایی ها برانگیزد؟...

پدر او در میان مردم یکی از بزرگواران و پدر اندر پدر تا اسماعیل از والامشان است... ستایش ستایشگران بر ارزش او نمی افزاید. نکوهش نکوهشگران از ارزش او نمی کاهد. در میان جهانیان هیچ کس نیست که در بزرگواری ها با او هم چشمی کند. بزرگواری هایی که او را به اوج فضیلت و برتری رسانید و در این باور دشمنان و دوستان، چه آنان که پیامبریش را نپذیرفتند و چه آنان که به او ایمان آوردند و از رسالتش پیروی کردند، همه هم رأی می باشند...

مادرش نیز همانی است که خرد و کلان به نژادگی و بزرگ منشی او در والاتباری و بزرگواری و توانگری زبان به اقرار می گشایند... اگر از خدیجه در زمینه برجستگی های اخلاقی و نیکویی های فطری سخن به میان می آمد، نزد همه از هوشیاری و برتری ویژه ای برخوردار بود... جان وی سرشار از ارزنده ترین عواطف زنانه بود...

خدیجه در جاهلیت «طاهره» و بانوی زنان قریش نامیده می شد، زیرا افزون بر نژادگی و والاتباری، خوی هایی پسندیده و ثروتی کلان برای خود فراهم آورد تا آنجا که بسیاری از سال ها کاروان او به تنهایی به اندازه ی همه کاروان های قریش بود که برای تجارت به شام می رفتند...

همه خاندان خدیجه تا آنجا که تاریخ به خاطر دارد در اندیشه و دانش و دلیری و سرافرازی، سرشناس بودند... آن بانو بر خداپرستی سرشته شده بود... پدرش خویلد همانی است که با آخرین تبع یمن به ستیزه برخاست. تبع می خواست حجر اسود را با خود به یمن ببرد. خویلد از غیرتی که نسبت به این نماد دینی داشت در برابر تبع ایستاد و از شکوه و قدرت او هراس به خود راه نداد...

گویند: تبع در خواب خود سخت ترسانیده شد تا آنجا که آن سنگ را رها کرد و از آن دست برداشت... بعید نیست شکوه و هیأت شگفت انگیز خویلد در حالی که وی تبع را از خشم خداوند می ترسانید و او را از اقدام به آن کار ناپسند بیم می داد، قلب تبع را به خود مشغول ساخته باشد تا برای او در خواب به چهره آفریده ای نمایان شد که او را برترساند و از آهنگ خود برگرداند...

نه تنها زهرا در کنار پدر و مادر خود در فراخی و آسایش زندگی کرد... بلکه زندگی در خانه آن دو همسر برای از راه رسیده ای دیگر - برای علی، پسر خوانده گرامی آنان - نیز فراخی و گنجایش داشت...

گویند: قحط سال سختی بر مردم پیش آمد و فشار زندگی را بر ابوطالب سنگین گردانید. ابوطالبی که تهیدست بود و عائله مند. محمد و حمزه و عباس با هم به مشورت پرداختند و گفتند: «آیا نباید ما پاره ای از بار عائله ابوطالب را بر دوش بکشیم؟...» آنان نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند فرزندانش را به آنان واگذار کند تا هزینه زندگیشان را بر عهده بگیرند و بار مخارج آنان را از دوش وی بردارند... آن پیر گفت: «پسرم عقیل را برایم بگذارید و هر کدام را که می خواهید بگیرید...» محمد گفت: «من آن را که خدا برایم برگزیده است انتخاب کردم...» و علی را که کوچک ترین فرزندان ابوطالب بود گرفت... و جعفر نیز بهره حمزه شد... و طالب بهره عباس...

فاطمه - حتی پس از این که محمد به پیامبری برگزیده شد، و برای گسترش دعوت آسمانی از خواسته های این جهانی دست کشید، و از کوشش پیوسته برای به دست آوردن روزی بازماند، و مبارزه او در راه دین با گذشت سال ها ثروت خدیجه را به پایان برد - همچنان به مانند دختری پرده نشین زندگی کرد. اگر چه زندگی آسان و آسوده ای نداشت... بگذار تا از خود ببرسیم: آیا اندوه عیب است؟... بلکه دلیل بر رقیق بودن احساسات و تیزی هوش و دریافت است...

پس این سخن پردازی ها درباره دختر خردسالی که تازه در خانه پدر و مادرش به راه افتاده چیست؟ خانه ای که آن روزها به کار گران و پر اهمیت رسالت روی آورده است. کار گرانی که نه تنها از توان اندیشه خردسالان بلکه از درک بزرگان نیز فراتر است...

دوران پرورش و رشد زهرا نزدیک بود یکسره در گوشه گیری و عزلت نشینی سپری شود... زیرا دوران پرورش این کودک تنها، در فضایی آکنده از دلنگی، بی تابی و اندوه افتاده بود. پدر در چنین فضایی دختر را در بر می گیرد که پسرانش در گذشته اند و پس از آنان هیچ غمگساری ندارد جز این که بار سنگین نبوت نیز برای او از زمانی نه چندان دور آماده شده است و همواره از گرانی آن رنجی می برد که پشت کوه ها را خم می گرداند... مادر نیز در چنین فضایی دختر را در بر می گیرد که از چهل سالگی در گذشته است، و تنها این دختر که تازه به راه افتاده، برای او در گوشه خلوت خانه اش باقی مانده است. او کوچکترین فرزندان وی است. سوگند به جان حق که مهرورزی بر کوچکترین فرزند پس از درگذشتن یا کوچ کردن همه ی فرزندان، مهرورزی و دلسوزی است آکنده از دلنگی و بی تابی و اندوه...

زهرا از دو قلب بزرگ پدر و مادر خود اینگونه مهرورزی و دلسوزی را دریافت کرده بود. مهربانی و دلسوزی که شایسته بود به او درس سنگینی و وقار پیاموز، نه سبکی و شادی و گشاده رویی... سخن پردازی درباره دختری که هنوز دوره کودکی را به سر نبرده، آغوش گرم و پر مهر مادر را از دست می دهد، برای چیست؟...

فاطمه پس از درگذشت مادر مسئولیت خانه ای را بر دوش ناتوان خود می کند که هیچ خانه ای همانند آن نیست. زندگی در آن پیوسته با جزر و مدی روان است که هر دوی آنها تا دورترین مرزهای خود پیش می رود. جزر و مد می یابد چون از یک سو به دستگیری و یآوری نیاز دارد و از سوی دیگر زیر بار خرمن های مشکلات از پای درمی آید و فرومی افتد...

فاطمه به انجام کارهای پدر خود که مرگ، شریک زندگی اش را روده برمی خیزد.

شریک زندگی یی که عشق و پشت گرمی اش را به شوی خود پیشکش می کرد. با همه توان جانی و مالی خود برای گسترش رسالت همسرش آن چنان برمی خاست که مردان چالاک با اراده های آهنین توان آن را نداشتند. برای نگهداری از دین خدا چنان می کوشید که مردم او را پرستار اسلام می نامیدند...

فاطمه همراه پدر خود با رنج و درد خواری ها و تکذیب ها و شکنجه هایی که قوم پدرش روز و شب بر وی وارد می آوردند زندگی می کرد و نهایت کوشش وی برای بازداشتن گزند آنان از پدر این بود که چند قطره اشکی پیش روی وی بیفشاند و فروتنانه برای او دعا کند... احساس فاطمه در این هنگام از یک سو احساس دختری است وفادار و از سوی دیگر احساس مادری است مهربان...

شب ها و روزها بر فاطمه می گذرد و از هر رویدادی ناگوار برای وی سالی سپری نمی شود که یکی از محبوب ترین خانواده اش درمی گذرد و چشم او را اشکبار می کند یا شهیدی خون خود را در راه اسلام نثار می کند و او را به سوگواری و مرثیه سرایی وادار می سازد...

با اندکی تلخیص



## مقدمه:

وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰكِ... (آل عمران/ ۴۲) و آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را برگزید...

در قاموس کتاب مقدس آمده است که زنان پیغمبران را نبیّه می گفتند(اشقیای نبی، ۸: ۳) و بعضی زنان دیگر هم مثل مریم خواهر موسی (هارون (سفر خروج، ۱۵: ۲۰)، دبور (سفر داوران، ۵: ۱) حنه مادر سموئیل (کتاب اول سموئیل نبی، ۲: ۱۴) حلدّه همسر شلوم (کتاب پادشاهان، ۲۲: ۱۴)، حنه دخت فتوئیل (کتاب لوقا، ۲: ۳۶) و دختران قیلیس (کتاب اشعیای نبی، ۲۱: ۹) نبوت می کردند.

جیمز هاکس می نویسد: «مقصود از نبوت اخبار از خدا و امورات دینیّه مخصوصاً خبر از آینده می باشد. مثلاً هارون نبی خوانده شده است زیرا که به واسطه ی فصاحت و نطافی اش از جانب موسی خبر می داد و تکلم می کرد (سفر خروج، ۷: ۱)، یا انبیای عهد عتیق همواره از شریعت موسی سخن می راندند» (قاموس کتاب مقدس، ص ۸۷۳).

## خاصه انبیاء در حضرت مریم و فاطمه

در تفسیر روح المعانی آلوسی بغدادی آمده است که بعضی به آیه ی «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰكِ» برای نبوت حضرت مریم (ع) استدلال کرده اند زیرا سخن گفتن فرشتگان با وی نبوت را اقتضا می کند. و شیخ تقی الدین السبکی در حلییات و ابن السید قول به نبوت حضرت مریم را ترجیح داده و خاطر نشان کرده اند که ذکر آن حضرت با انبیاء در سوره ی انبیاء قرینه ی قوی بر این مطلب است. آنگاه می گویند بنابراین قول، باز هم فاطمه ی زهرا (س) از مریم (ع) بالاتر است، زیرا با پاره ای از روح وجود و سید کل موجود (فاطمه بضعة منی) چیزی برابری نمی کند «و این الثریّا من ید المتناول».

آلوسی می افزاید: «پیغمبر (ص) می دانست که فاطمه (س) بعد از وی چندان عمر قابل توجهی نخواهد داشت که بتوان دین را از وی اخذ کرد و اگر می دانست که فاطمه (س) بعد از وی زنده می ماند، چه بسا می فرمود: (خُذُوا كُلَّ دَیْنٍکُمْ عَنِ الزُّهْرَا) (تمام دین خود را از زهرا فراگیرید)» [آلوسی بغدادی: تفسیر روح المعانی، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۶]. امام خمینی رضوان الله علیه در اینباره می فرماید:

«تمام هویت های کمالی که در انسان و زن متصور است در فاطمه زهرا سلام الله علیهاست؛ زنی که تمام خاصه های انبیاء در اوست؛ زنی که اگر مرد بود، نبی بود؛ زنی که اگر مرد بود، به جای رسول الله بود. تمام حیثیت زن و تمام شخصیت زن، معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی و جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود مجتمع است. صدیقه ی=طاهره از مرتبه طبیعت شروع کرده است و حرکت کرده است. حرکت معنوی با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله (ص) مراحل را طی کرده تا رسیده است به مرتبه ای که دست همه از او کوتاه است.» (۵۸/۲/۲۶)، به نقل از صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۸۵

## فاطمه و مریم: نمونه قانتات

.. وَ صَدَقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ کُتِبَ وَ کَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینِ (تحریم/ ۱۲)

.. و مریم کلمات پروردگار خویش و کتاب های آسمانی او را با کمال ایمان تصدیق کرد و از قانتین بود.

قانتین و قانتات از ماده ی قنوت است و قنوت از نظر راغب دوام طاعت توأم با خضوع معنی می دهد (مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص ۴۲۸) از نظر طبری قنوت به بر اساس آیه فوق دمیده شدن روح الهی در مریم دختر عمران پاداشی بود در برابر پاکدامنی و دوام اطاعت و نماز و دعا و سکوت وی (فَنَفَخْنَا فِيْهِ مِنْ رُّوحِنَا) (تحریم/ ۱۲) فاطمه ی زهرا (س) نیز آنچنان به خدای خود تعلق داشت و به درگاه او التجا می کرد که پیامبر اکرم (ص) این دعا را به وی تعلیم دادند:

«يَا حَیُّ يَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغِیْثُ فَلَا تَکْلُنِ لِی نَفْسِی طَرَفَةَ عَیْنٍ وَ اَصْلَحْ لِی شَأْنِی کُلَّهُ» [رجوع شود به جمع الجوامع، ج ۱، ص ۹۷۵؛ سفر الفردوس دلیلی، ص ۸۶۵۳؛ سیده نساء اهل الجنة، فاطمه الزهراء، علامه محمد عبدالرؤف بن علی بن زین العابدین المنادی، ریاض، مکتبه الساعی، ص ۶۸] ای زنده و ای پاینده، به رحمت استغاث می کنم، پس مرا

لحظه ای به خود وامگذار و تمام کارهایم را برابم اصلاح فرما. این روایت را بیهقی و ابن عدی و دیلمی نقل کرده اند.

## فاطمه و مریم، نمونه صادقات

در میان بنی اسرائیل حضرت مریم نمونه راستگویی و صداقت بود تا جایی که خداوند در حقش فرمود: و مادر عیسی زن راستگویی بود: «وَ اُمُّهُ صَدِیْقَةٌ» [مائده/ ۷۵] در میان مسلمانان نیز فاطمه زهرا (س) آنچنان نمونه و الگوی صداقت و راستگویی بود که ملقب به صدیقه شد و اهل سنت از عایشه روایت می کنند که درباره فاطمه (س) اظهار داشت:

«راستگوتر از فاطمه جز پدرش نیافتم: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا کَانَ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْ فَاطِمَةَ إِلَّا أَنْ یَكُونَ الَّذِیْ وَ لَدَهَا».

[المستدرک حاکم، ج ۳ صص ۱۶۰-۱۶۱]. این روایت را ذهبی روایت صحیح خوانده و با آن موافقت کرده است.

پاره پیامبر در دوران تنگدستی همواره به فکر یتیمان، اسیران و مسکینان بود و وقتی پیامبر اکرم (ص) فدک را به او بخشیدند باز نیازمندان را از یاد نبرد و درآمد آن را جز اندکی همه را میان افراد کم درآمد تقسیم می کرد.

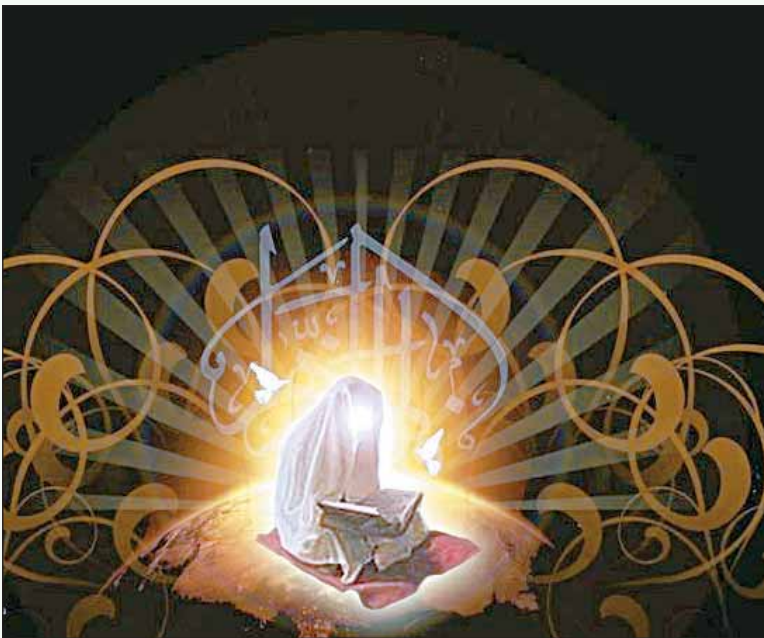
روایت را معتبر دانسته، می فرمایند:

«ظاهر روایت این است که در این هفتاد و پنج روز مراوده و رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیای عظام درباره کسی این طور وارد شده باشد و حضرت امیر (ع) که کاتب وحی رسول خدا بوده، آنها را نوشته است- و البته وحی به معنای آوردن احکام، با رفتن رسول اکرم (ص) تمام شد- اما مسئله آمدن جبرئیل برای کسی یک مسئله ساده نیست. خیال نشود که جبرئیل برای هرکس می آید و امکان دارد بیاید. این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است. حتی درباره ائمه هم من ندیده ام که وارد شده باشد. من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند- با آن که آنها هم فضایل بزرگی است- بالاتر می دانم.» [از سخنان امام خمینی (ره) در



عبدالکریم بی آراشیری

## فاطمه و ویژگی های پیامبرگونه



## نزول جبرئیل بر مریم و پاره پیامبر

.. فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنَّيْ أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ نَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا (مریم/ ۱۷-۱۹)

.. و ما روح خویش را بدو فرستادیم که انسانی، به خلقت تمام بر او نمودار شد. گفت اگر پرهیزگاری، از تو به خدای رحمان پناه می برم. گفت: من فرستاده ی پروردگار توأم که پسری پاکیزه به تو عطا کنم.

یکی از امتیازات حضرت مریم بر سایر زنان باکمال این است که جبرئیل بر وی نازل شده است و از آنجا که جبرئیل فرشته ی مقرب الهی فقط بر انبیای اولوالعزم نازل می شد، این امر خود نشان دهنده عظمت مقام آن حضرت است.

کلینی رازی نیز از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمودند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ (ع) مَكَتْ بَعْدَ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) خَمْسَةً وَ سَبْعِینَ یَوْماً وَ کَانَ دَخَلَهَا حَزَنٌ شَدِیدٌ عَلَیْ أَبِیْهَا وَ کَانَ یَاتِیْهَا جِبْرِیْلُ فِیَحْسِنُ عَزَاؤَهَا عَلَیْ أَبِیْهَا وَ یُطِیْبُ نَفْسَهَا وَ یَخْبِرُهَا عَنْ أَبِیْهَا وَ مَكَانَهُ وَ یَخْبِرُهَا بِمَا یَكُونُ بَعْدَهَا فِی ذُرِّیَّتِهَا وَ کَانَ عَلَیْ (ع) یَكْتُبُ ذَلِکَ» [اصول کافی، ج ۲، صص ۴۷۴ و ۴۷۵]

فاطمه پس از پدرش هفتاد و پنج روز زنده ماند. اندوه سختی از مرگ پدرش بر دل او وارد شد. جبرئیل نزد او می آمد و نسبت به پدرش سرسلامتی خوبی می داد و او را خوشسدل می کرد و از حال و جای پدرش گزارش می داد و از آنچه در آینده برای ذریه اش پیش می آید، به او خبر می داد و علی (ع) آنها را می نوشت. امام خمینی - رضوان الله علیه - سند این

خود بود). و همین نظر ابوجعفر (امام باقر) رضی الله تعالی عنه و مشهور از ائمه اهل بیت است. و آنچه که من به آن تمایل دارم این است که فاطمه بتول، افضل زنان پیشین و زنان بعد است؛ زیرا او پاره تن رسول خدا بود(بضعة منی)؛ بلکه از جهات دیگر، و این منافاتی ندارد با روایاتی که زنان دیگر را بر او مقدم داشته است. زیرا ممکن است منظور آنها برتری دیگران بر وی از پاره ای جهات باشد.

و حتی با وجود این که کسانی قائل به نبوت حضرت مریم هستند، باز فاطمه زهرا (س) افضل است، زیرا پاره تن روح وجود و سید کل موجود با هیچ چیز برابری نمی کند (وَ اِنَّ الثَّرِیَّا مِنْ یدِ الْمُتَنَوِّلِ) [تفسیر روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ، ج ۳، ص ۱۵۵].

را جمع به شباهت های فراوان فاطمه زهرا (س) با پیامبر اکرم (ص) روایات زیادی وجود دارد که می توان به آنها رجوع کرد [سنن ابی داود، ک ۴۰، باب ۱۹۳] مسند احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۱۶۴ و ۱۹۷]

## مقایسه ای میان مریم و فاطمه

در میان زنان نمونه، شایسته ترین آنها حضرت مریم (ع) و حضرت فاطمه (س) بودند که نسبت این دو- همان طور که در جدول زیر از نظر می گذرانید- همچون نسبت حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص) است:

## صفات

## شرافت خانوادگی:

حضرت مریم از خانواده عمران (اِیْنَتْ عُمَرَان) بود، اما حضرت زهرا (س) دختر خاتم پیامبران محمد مصطفی (ص) بود.

## کفیل و مربی:

وَ کَفَّلَهَا زَكَرِيَّا؛ کفالت مریم را زکریا (ع) به عهده داشت. (آل عمران/ ۳۷). وَ کَفَّلَهَا رَسُوْلُ اللَّهِ؛ کفالت زهرا را رسول الله عهده دار بود. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۸) صدیقه:

قرآن، مریم مادر عیسی (ع) را صدیقه خوانده: وَ اُمُّهُ صَدِیْقَةٌ. (مائده/ ۷۵): همچنین صدیق لقب فاطمه (س) است و اهل سنت و مجلسی از عایشه نقل می کنند که گفت: کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم جز پدرش. (المستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۶۰ و بحارالانوار ج ۴، ص ۵۳)

## علم و دانش:

قرآن مریم را تصدیق کننده کتاب های آسمانی معرفی می کند (وَ صَدَقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا) و لازمه این تصدیق دانستن آنهاست. (تحریم/ ۱۲). امام باقر (ع) در وجه تسمیه جدّه اش به فاطمه می فرماید: «و الله لقد فطمها بالعلم»؛ به خدا با علم از شیر گرفته شد. یعنی از کودکی عالم به علوم ربّانی بود و با حضرت علی (ع) تبادل افکار و معارف داشتند. [علل الشرائع صادق، ص ۱۷۹]

## پاراسای:

حضرت مریم، «بتول» بود؛ یعنی بریده از دنیا و پیوسته به خدا. فاطمه زهرا (س) نیز ملقب به بتول بود(و همیشه از عادات ماهانه و آلودگی های دنیا پاک بود). [رجوع شود به تاریخ کبیر ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۹۱ و تاریخ بغداد حافظ ابوبکر شافعی، ج ۱۳، ص ۳۳۱ و منابع الموده قندوزی، ص ۲۶۰] و به خدا پیوسته بود. (کشاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۵۵)

حضرت مریم بر اثر پاکدامنی، خداوند از روح خود در وی دمید: وَ مَرِّمَ اِیْنَتْ عُمَرَانُ الّتی اُحْصِنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيْهَا مِنْ رُّوحِنَا. (تحریم/ ۱۱). اهل سنت از ابن مسعود نقل می کنند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: فاطمه دامن خود را از آلودگی پاک نگاه داشت و خداوند آتش را در ذریه اش حرام گرداند: «إِنَّ فَاطِمَةَ اِحْصَنَتْ فَرجَهَا وَ اِنَّ اللَّهَ ادْخَلَهَا بِاِحْصَانِ فَرجِهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا الْجَنَّةُ» [ابن عربی سنی، متوفای ۵۶۰]

در الفتوحات المکیه، فاطمه (س) و سایر اهل بیت را مطهر و معصوم به نص می داند و از پیغمبر نقل می کند که در وجه تسمیه آن حضرت به فاطمه فرمودند: إِنَّ اللَّهَ قَدْ فَطَمَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا مِنَ النَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ؛ خداوند زهرا و ذریه اش را از آتش روز قیامت باز داشته است. (به نقل از کتاب الامام جعفر الصادق، تألیف عبدالحلیم الجندی، چاپ قاهره، ۱۳۹۷ هـ، ص ۷۲ -المستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۵۲ حدیث صحیح)

شده که: «مریم خیر نساء اهلها» (مریم بهترین زنان عالم





محمدتقی فاضل میبیدی

## دختر پیامبر، اسوه زنان عالم

گونه‌ای تاریخی پرهیز می‌کنم.

چه قلمی که در دست من است، بیش از آن که در پی تحلیل نسبت آهن و گوگرد موجود در ساقه گل باشد، می‌باید در مقام آن باشد که از رنگ و بوی دلاویز آن گل نقشی بیافریند. چه، این فاطمه علیها سلام، آن بزرگواری است که جزیره العرب را و در پی آن نیمی از جهان تمدن روزگار خود را با شعار توحید و رهایی از این طاغوت، به راهی دیگر برد. و او همسر مردی است که جر جرداق مسیحی آرزو می‌کند که ای کاش دنیا تمام استعدادهایش را در قالبی می‌ریخت و انسانی چون علی را تحویل تاریخ این روزگار می‌داد. و نیز مادر فرزندی است که در زیر تیغ نا اهلان فریب خورده جهل و جور در سرزمین کرپلا گفت: اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید، در این جهان آزاده باشید. فاطمه از سوی پدر، شوهر و فرزندان، به کهکشانی سر بر آورده که اقطار و اعماق آن، دیرشناختی و یا ناشناختی است.

دردناکانه باید گفت که برخی به اصطلاح مبلغان و مداحان، این کهکشان بیکران هستی را با عینک‌های تار و شکسته خود، چنان در چشم تماشاگران تاریخ، تار و تیره گون به نمایش گذاشته‌اند که جز مظلومیتی مضاعف نمی‌توان نام دیگری بر آن نهاد. فریادهای اعتراضی فاطمه را تنها در باغ محدود فذک مصور ساخته و تنها به درد پهلوی و استخوان شکسته خلاصه کرده‌اند و گسترده طاق و رواق گفته‌های او را که برای همه بشریت بود، به معدود مخاطبین در مسجد النبی کوتاه کرده‌اند و این مصیبتی است بزرگتر که به دست و دهان به اصطلاح بعضی پیروانش بر او رفته و می‌رود. ما درست نمی‌دانیم در آن روزی که این بانوی جوان، پدر را از دست داده، در ایوان مسجد النبی در برابر انحراف در دستگاه رهبری اسلام، چه سالی از دوران عمر خود را می‌گذراند؟ اما این از مسلمات تاریخ است که سال پایانی عمر او بود. او خوب می‌دانست نظام رهبری اسلام پس از مرگ پیامبر، به گونه ای ترسیم گشته که شاید کمتر از نیم قرن نظام نژاد پرستی قریش که از آثار دوران جاهلیت بود، به نام اسلام باز می‌گردد. لهذا در صدر سخنان خود چنین هشدار داد:

«فانی حرتم بعد الیابان و اسرتم بعد الاعلان»؛ چرا در امر پیشوایی جامعه سر گردان گشته و پس از اعلان و اظهار حق، به پنهان گویی گیر و گرفتار افتاده اید؟ این اندوهی است جانکاه که سراسر وجود فاطمه را فرا گرفته، به گونه ای که ستون و دیوارهای مسجد از فریاد این زن می‌خواهد برخود بلرزد و بشکافد.

بیان و زبان اخطار او چنین است:

«اطلع الشیطان راسه من مغرزه صارخا لکم فوجه کم لدعائه مستجیب»؛ شیطان از کمینگاه خویش سر بر آورده و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. دو روز از مرگ پیامبر نگذشته که قریشیان برای دفع فتنه، دست به کاری زدند که

خود و جامعه را به ورطه فتنه و فنا کشانند. زهرا (ع) خطاب به قریشیان فرمود: «زعمتم خوف الفتنه. الا فی الفتنه سقطوا»؛ و تاریخ شاهد باز گشت روزگاری شد که پیامبر بیست و سه سال برای محو آن، مصائب بزرگی را تحمل کرده بود و حالا فاطمه تمام این مصیبت‌ها را دوباره در برابر چشمان خود تازه می‌بیند.

او شاهد بود که در مکه چگونه ابوجهل فضولات شتر را بر دوش پدرش ریخت و این دختر با دست کوچک خود آنها را پاک می‌کرد. او در جنگ احد شاهد آسیب‌هایی بود که به دست قریشیان بر چهره پیامبر نشست. و آنان جگر عمویش را با کینه مکیدند.

و از سویی شاهد کودتای خزنده ای است که بنی سفیان و آل قریش در برابر میراث پیامبر کرده‌اند. پیداست اگر رهبری یک جامعه نو پا به دست کسانی قرار گیرد که سزاواری و شایستگی آن را ندارند، جامعه به چه روزگاری خواهد افتاد. در همان روزهای نخست پس از مرگ پیامبر (ص)، قبایلی به عنوان «اهل رده» علیه نظام نوپا برخاستند که در نگاه آنان حاکمیت قریش مکه بر انصار مدینه بود و خالد بن ولید به عنوان مأمور خلیفه تمامی آنان را از دم تیغ گذراند و این نخستین جنگ داخلی و سرکوب شورش‌هایی بود که سر از بیعت با خلیفه پیچیدند.

دینی که پیامش دعوت به دارالسلام بود (والله یدعوا الی دارالسلام) و همه را به ورود در سلم و سلامتی دعوت می‌کرد (ادخلوا فی السلم كافة)؛ الان می‌خواهند با شمشیر آخته خالد بن ولید سرا پا بمانند.

در ایام ولادت و یا وفات آن حضرت، به جای بازخوانی تاریخ و خطبه آتشین او و احساس خطری که این بانوی مظلوم تاریخ نسبت به آینده اسلام و قرآن داشت؛ چرا باید با ذکر معجولات و مصائب نادرست شخصی، چهره حقیقی فاطمه را در لایه‌هایی از اخبار بی پایه گم نماییم و از تعالیم انسان سازش بی بهره بمانیم و آتش اختلاف میان مسلمین را شعله ور سازیم؟ همانطور که نسبت به آموزه‌های امامان چنین کردیم.

تربیتی که پیامبر بر دخترش اعمال کرد، نشان دهنده هویت واقعی زن در عصر تحقیر هویت زن بود. تربیت فاطمه به گونه ای رقم خورد که هیچ زنی در آن روزگار، واجد چنین هویتی نگشته بود. او نخستین زنی است که آزادانه در مسجد در برابر چشم همه تاریخ می‌ایستد و باب انتقاد از وضع موجود را می‌گشاید و این درسی است به همه زنان تاریخ که باید آزادانه سخن گفت، انتقاد کرد و از هیچ رعب و وحشتی نهراسید. او نشان داد که در برابر حاکمان، هم نباید مرعوب بود و هم نباید مجذوب گشت.

سلیمان کتانی که شخصیت فاطمه را از اعماق ورق پاره‌های تاریخ در آورده، می‌گوید: در قضیه ای از پیامبر سوال شد، حضرت فرمود: نخست باید بدانم رأی فاطمه چیست. بدین گونه فاطمه در نتیجه تربیتی صحیح، دارای رأی و نظریه شخصی گردید ... و علی در وجود فاطمه تکمیل وجود خود را یافت و در روزهای آخر عمر، شبانگاهان به در خانه انصار می‌رفت، در حالی که حسن و حسین را با خود همراه می‌داشت، از انصار می‌خواست که در برابر جاهلیت عرب بایستند. اما میان برخی اصحاب و سران قدرت، چنان همگرایی به وجود آمده بود که پاک فاطمه را مایوس می‌نمود. تا ۲۵ سال پس از آن، شوهرش علی فرمود: روز ما به روزگار جاهلیت باز گشته است (الا و ان بلیتکم قد عادت کهینتها یوم بعث الله نبیه / خ/ ۱۶).

خدایا به حق بنی فاطمه

که بر قول ایمان کنم خاتمه اگر دعوتم رد کنی و قبول

من و دست و دامان آل رسول (سعدی)

اقبال لاهوری که حقیقت را در شخصیت‌های تاریخی شرق می‌جوید، حقیقت فاطمه را چنین ترسیم می‌نماید:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

نور چشم «رحمة للعالمین

آن که جان در پیکر گیتی رسید روزگار تازه آیین آفرید

بانوی آن تاجدار «هل اتی»

مرتضی مشکل گشا شیر خدا مادر آن مرکز پرگار عشق

مادر آن کاروان سالار عشق تا نشینند آتش پیکار و کین

پشت پا زد بر سر تاج و نگین...

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان، ۷۴) و آنان که می‌گویند: پروردگارا، ما را زنان و فرزندان مرحمت فرما که مایه چشم روشنی ما باشند، و ما را (سر خیل پاکان و) پیشوای اهل تقوا قرار ده.

در روایات متعددی می‌خوانیم که این آیه درباره حضرت علی و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نازل شده، و یا در روایت دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم که: «منظور از این آیه ما ائمه»؛ بدون تردید، ائمه اهل بیت، از روشن ترین مصداق‌های این آیه‌اند. و نسل نورانی امامت و اسوه استوانه انسانیت از پاکترین دامن تاریخ یعنی زهرا اطهر، زاده شده است.

تورا دانش و دین رهاوند درست در رستگاری بیابدت جست

به گفتار پیغمبرست راه جوی دل از تیگرایا بدین آب شوی اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و علی گیر جای محمد بدو اندرون با علی همان اهل بیت نبی و ولی (فردوسی)

در سال روز ولادت دخت پیامبر (ص)، حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نمی‌خواهم از تاریخ ولادت آن بزرگ بانوی اسلام مطلبی بر قلم آورم و وقت عزیزان را در این باره بگیرم. زیرا تاریخ دقیق ولادت غالب بزرگان تاریخ به طور دقیق روشن نیست. همانطور که نمی‌توان روز ولادت پیامبر بزرگ اسلام را بدون هیچ اختلافی روشن ساخت، دوازدهم ربیع الاول؟ هفدهم ربیع الاول؟ یا در ماهی دیگر؟ و اگر ماه آن روشن است، در کدام سال؟ عام الفیل؟ عام الفیل چه سالی است؟...

سال تولد فاطمه (ع) نیز چنین است. آیا پنج سال قبل از بعثت بوده یا پنج سال بعد از آن؟ و یا سال بعثت پیامبر؟ چون یعقوبی وفات فاطمه را در سن ۲۳ سالگی اعلام کرده و طبری در سن ۲۹ سالگی. در هر صورت، هیچکدام به طور دقیق آشکار نیست و قلم فرسایی بر سر این مطلب چندان گرهی از کار فرو بسته امروز ما نمی‌گشاید. مهم این است که ما مسلمانان در این روزگار افسردگی و چنند پارگی مسلمین، چه درسی برای رهایی از فلاکتی که بر دنیای اسلام می‌رود، می‌توانیم بیاموزیم. الگو بودن بانوی نمونه عالم، یعنی سرمشق برای زندگی همه بشریت. و این که تفاوت نگاه به زن در جاهلیت و پیش از اسلام و پس از اسلام در چه چیزی نهفته است؟

سلیمان کتانی، نویسنده معروف مسیحی، در کتاب «فاطمه، زهی در نیم»، سخن زیبایی دارد:

آنچه که اینک درباره فاطمه زهرا خواهم نوشت تا آنجا که ممکن است، در آن از کلمه «نقل از» و از گزارش





# کشتی پهلو گرفته



سید مهدی شجاعی

روزگار غربیی است دخترم! دنیا از آن غریب تر! این چه دنیایی است که دختر رسول خدا را در خویش تاب نمی آورد؟ این چه روزگاری است که «راز آفرینش زن» را در خود تحمل نمی کند؟ این چه عالمی است که دردانه خدا را از خویش می راند؟ روزگار غربیی است دخترم. دنیا از آن غریب تر.

آنجا جای تو نیست، دنیا هرگز جای تو نبوده است. بیا دخترم، بیا، تو از آغاز هم دنیایی نبودی. تو از بهشت آمده بودی، تو از بهشت آمده بودی... آن روزها که مرا در حرا با خدا خلوتی دوست داشتی بود، جبرئیل؛ این قاصد میان عاشق و معشوق، این رابط میان عابد و معبود، این ملک خوب و پاک و صمیمی، این امین رازهای من و پیامهای خداوند، پیام آورد که معبود، چهل شبانه روز تو را میخواند، یک خلوت مدام چهل روزه از تو می طلبید...

و من که جان می سپردم به پیامهای الهی و آتش اشتیاقم زبانه می کشید با دم خداوندی، انگار خدا با همه بزرگی اش از آن من شده باشد، بال در آورد و جانم را در التهاب آن پیام عاشقانه گذاختم.

آری، جز خدا و جبرئیل و شوی تو کسی چه می دانست حرا یعنی چه، کسی چه می داند خلوت با خدا یعنی چه؟

اما... اما کسی بود در این دنیا که بسیار دوستش می داشتم، خدا همیشه دوستش بدارد، دل نازکش را نمی توانستم نگران و آزرده خویش ببینم. همان که در وقت بی پناهی پناهم شد و در وقت تنگدستی، گشایشم و در سرمای سوزنده تکذیب دشمنان، تن پوش تصدیقم؛ مادرت خدیجه

خدا هم نمی خواست او را دل نگران و مشوش ببیند.

در آن پیام شیرین، در آن دعوت زلال آمده بود که این چهل روز مفارقت از خدیجه را برایش پیغام کنم.

و کردم. عمار، آن صحابی وفادار را گسیل کردم:

«جان من! خدیجه! دوریام از تو، نه بواسطه کراهت و عداوت و اندوه است. خدا تو را دوست دارد و من نیز. خدا هر روز، بارها و بارها، تو را به رخ ملائکه خویش می کشد، به تو مباحثات میکند و... من نیز.

این دیدار چهل روزه من با آفریدگار و... ضمناً فراق تو، هم فرمان اوست. این چهل شبانه روز را تاب بیاور، آرام و قرار داشته باش و در خانه را به روی هیچکس نگشای.

من چهل افطار در خانه فاطمه بنت اسد می گشایم تا وعده الهی سرآید و دیدار تازه گردد.»

پیام که به مادرت خدیجه رسید، اشک در چشم هایش حلقه زد و آن حلقه بر در چشمها ماند تا من در شام چهلم، حلقه از در برداشتم و وقتی صدای دلنشین خدیجه از پشت پنجره انتظار برآمد که:

— کیست کوننده دری که جز محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شایسته کوفتن آن نیست؟ گفتم:

— محمدم. دخترم! شادی و شغفی که از این دیدار در دل مادرت پدید آمد، در چشم هایش درخششی آشکار می گرفت. افطار آن شب از بهشت برایم



به ارمغان آمده بود، طرف های غروب، جبرئیل، آن ملک نازنین خداوند، با طبعی در دست، آمد و کنارم نشست. سلام حیات آفرین خدا را به من رساند و گفت که افطار این آخرین روز دیدار را، محبوب - جل و علا - از بهشت برایت هدیه کرده است.

در پی او میکائیل و اسرافیل هم آمدند - خدا ارج و قریشان را افزون کند - جبرئیل با ظرفی که از بهشت آورده بود، آب بر دست هایم می ریخت، میکائیل شستشوی شان می داد و اسرافیل با حوله لطیفی که از بهشت همراهش کرده بودند، آب از دست هایم می سترد.

خدا هم نمی خواست او را دل نگران و مشوش ببیند.

بیبین دخترم! - جان پدر به فدایت - که همه مقدمات ولادت تو قدم به قدم از بهشت تکوین می یافت.

این را هم باز بگویم که تو اولین کسی هستی که به بهشت وارد می شوی. تویی که بهشت را برای بهشتیان افتتاح می کنی.

این را اکنون که تو و وضوی وفات می گیری بی وفا می شوی نمی گویم، این را اکنون که تو اسماء را صدا می کنی که بیاید و رخت های مرگ را برایت مهیا کند نمی گویم...

این را اکنون که تو وضوی وفات می گیری نمی گویم، همیشه گفته ام، در همه جا گفته ام که من از فاطمه بوی بهشت را می شنوم.

یک بار عایشه گفت: چرا این قدر فاطمه را می بویی؟ چرا این قدر فاطمه را می بوسی؟ چرا به هر دیدار فاطمه، تو جان دوباره می گیری؟

گفتم: «عایشه! فاطمه بهشت من است، فاطمه کوثر من است، من از فاطمه بوی بهشت می شنوم، فاطمه عین بهشت است، فاطمه جواز بهشت است، رضای من در گروی رضای فاطمه است، رضای خدا در گروی رضای فاطمه است، خشم فاطمه جهنم خداست و رضای فاطمه بهشت خدا.»

فاطمه جان! خاطر تو را نه فقط بدین خاطر می خواهم که تو دختر منی، تو سیده زنان عالمیانی، تو برترین زن عالمی، خدا تو را چنین برگزیده است و خدا به تو چنین عشق می ورزد.

این را من از خود نمی گویم، کدام حرف را من از جانب خود گفته ام؟ آن شب که به معراج رفته بودم، دیدم که بر در بهشت به زیباترین خط نوشته است:

خدایی جز خدای بی همتا نیست، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) پیامبر خداست. علی معشوق خداست، فاطمه، حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند و لعنت خدا بر آنان که کینه ورز این عزیزان خدا باشند.

این را اکنون که تو غسل رحلت می کنی

نمی گویم. آن روز که من در خیمه ای نشسته بودم و بر کمائی عربی تکیه کرده بودم یادت هست؟ تو و شوی گرمی ات علی و دو نور چشمم حسن و حسین نشسته بودید و من برای چندمین بار اعلام کردم که:

«ای مسلمانان بدانید: هر کسی که با اینان - یعنی با شما - در صلح و صفا باشد، من با او در صلح و صفایم و هر کس با اینان - یعنی با شما - به جنگ برخیزد، من با او در ستیزم. من کسی را دوست دارم که این عزیزان را دوست بدارد و دوست نمی دارم این عزیزان را مگر پاک طینتان و دشمن نمی دارم این عزیزان را مگر آلودگان و تردامان.»

فاطمه جان بیا! بیا که سخت در اشتیاق دیدار تو می سوزم. بیا، بیا که دنیا جای تو نیست و بهشت بی تو بهشت نیست.

راستی! به اسماء بگو: آن کافور که از بهشت برایم آمده بود و ثلث آن را خود به هنگام وفات خویش به کار گرفتم و دو ثلث دیگر آن را برای تو و علی گذاشتم، بیاورد.

به آن کافور بهشتی خطوط کن دخترم که ولادت تو بهشتی است و وفات تو نیز بهشتی است.

سلام بر تو آن روز که زاده شدی، سلام بر تو آن دو روز که زیستی، سلام بر تو اکنون که می آئی و سلام بر تو آن روز که برانگیخته می شوی.

وقتی رسول محبوب من به خانه درآمد، انگار خورشید پس از چهل شام تیره، چهل شام بی روزن، چهل شام بی صبح از بام خانه طلوع کرده باشد، دلم روشنی گرفت و من روشنی را زمانی با تمام وجود، با تک تک رگها و شریانهایم احساس کردم که نور حضور تو را در درون خویش یافتم.

آن حالات، حالاتی نبود که حتی تصور و خیالش هم از کنار ذهن و دل من عبور کرده باشد. کودکی در رحم مادر خویش با او سخن بگوید؟ کودکی در رحم مادر خویش خداوند را تسبیح و تقدیس کند؟ من شنیده بودم که عیسی - بر شوی من و او درود - در گهواره سخن گفته بود و وحدانیت خدا و نبوت خویش را از مأذنه گهواره فریاد کرده بود... و این همیشه برترین معجزه در اندیشه من بود، اما من چگونه می توانستم باور کنم که کودکی در رحم مادر خویش با او به گفتگو بنشیند، او را دلداری دهد و پیامبری پدرش را شاهد و گواه باشد؟

و من چگونه می توانستم تاب بیاورم که آن کودک، کودک من باشد و آن مخاطب، من باشم؟ چگونه می توانستم این شادی را در پوست تن خویش بکنجانم؟ چگونه می توانستم این شغف را در درون دل خویش پنهان کنم؟ چگونه می توانستم

این عظمت را در خود حمل کنم؟

شاید آن چند ماه حضور تو در وجود من، شیرین ترین لحظات زندگی ام بود. شب و روز گوش دلم در کمین بود که کی آوای روحبخش تو در سراسر وجودم بیچد و کی کلام زلال تو بر دل عطشناک من جاری شود.

نفهمیدم آن چند ماه شیرین چگونه گذشت و درد زادن کی به سراغم آمد، اما همان هراس که از درد زادن بر دل مادران چنگ می اندازد، دست استمداد مرا به سوی زنان مکه دراز کرد. زنان قریش و بنی هاشم همه روی بر گرداندند و دست امید مرا در خلا یأس واگذاشتند.

«مگر نگفتم با یتیم ابوطالب ازدواج نکن؟ مگر نگفتم تو را خواستگاران ثروتمند بپارند؟ مگر نگفتم حرمت اشرافیت را مشکن، ابهت قریش را خدشه دار کن؟ مگر نگفتم ثروت چشمگیرت را با فقر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) درنیامیز؟... کردی؟ حالا برو و پاداش آن سرپیچی ات را بگیر. برو و کودکت را به دست قابله انزوا بسپار...»

غمگین شدم، اما به آنها چه می توانستم بگویم؟ آن زنان ظلمانی چه میدانستند نور نبوی چیست؟ چه می فهمیدند ازدواج احمدی چگونه است؟ چگونه می توانستند بدانند خلق محمدی چه می کند؟ از کجا می توانستند دریابند که خوی مهدوی چه عظمتی است.

آن زنان زمینی، شوی آسمانی چه می فهمیدند چیست؟

به خانه بازگشتم، با درد زایمان رفته و با دو درد زایمان و تنهایی بازگشتم.

آب، اما در دل پیامبر تکان نمی خورد که او دو دست در آسمان داشت و دو پای در زمین.

هر چه من بی قرار بودم، او قرار و آرامش داشت. هر چه من بی تاب تر می نمودم، او به من سکینه بیشتری می بخشید.

ناگهان دیدم که در باز شد و چهار زن بلند بالا و گندمگون که روحانیتشان بر زیبایی شان می افزود، داخل شدند.

که بودند اینان خدایا؟!

یکی شان به سخن درآمد که:

— تیرس خدیجه! ما رسولان پروردگار توایم و خواهران تو.

آنگاه که من قدری قرار و آرام گرفتم گفت:

— من ساره ام همسر ابراهیم، پیامبر و خلیل خدا.

آن دیگری که دلنشین سخن می گفت و تبسمی شیرین بر لب داشت گفت:

— من مریم دختر عمران، مادر عیسی پیامبر و روح خدا.

آن سومی که نگاهی مهربان و محبوب داشت، به سخن درآمد که:

— من آسیه ام، دختر مزاحم. همسر فرعون که به موسی مؤمن شدم.

و دریافتیم که چهارمین زن که صلابتی کم نظیر داشت کلثوم، خواهر موسی است، پیامبر و کلیم خدا.

گفتند:

خداوند ما را فرستاده است تا یاری ات کنیم؛ در این حال که هر زنی به زنان دیگر محتاج است. سپس ساره در سمت راست نشست، مریم در طرف چپ، آسیه در پیش رویم و کلثوم پشت سرم.

من آنجا - نه خودم - که مقام و قرب تو را در نزد خداوند بیش از پیش دریافتم و با خودم گفتم:

— بیبین خدا چقدر این فرزند را دوست می دارد که قابله هایش را گلهای سرسبد عالم زنان انتخاب کرده است.

تو را نه بدان سان که مادران، حمل خویش می گذارند بلکه بدان فراغت که مادری کودکش را از آغوش خود به آغوش مادری دیگر می سپارد، به دست آن چهار عزیز سپردم.

... و تو پاک و پاکیزه، قدم بدین جهان گذاردی، طاهره مطهره! و مکه از ظهور تو روشن شد و جهان از نور حضور تو تالو گرفت...





نور جمال فاطمه  
محمدحسین غروی (کمپانی)

دختر فکر بکر من غنچه لب چو واکند  
از نمکین کلام خود حقیق نمک ادا کند  
طوطی شوخ طبع من گر که شکرشکن شود  
کام زمانه را پر از شکر جانفزا کند  
خامه مشک سای من گر بنگارد این رقم  
صفحه روزگار را مملکت ختا کند  
ناطقه مرا مگر روح قدس کند مدد  
تا که ثنای حضرت سیده نسا کنند  
فیض نخست و خاتمه، نور جمال فاطمه  
چشم دل از نظاره در مبدأ و منتها کند  
مطلع نور ایزدی، مبدأ فیض سرمدی  
جلوه او حکایت از خاتم انبیا کند  
عین معارف و حکم، بحر مکارم و کرم  
گاه سخا محیط را قطره بسی بها کند  
بضعه سید بشر، امّ ائمه غرر  
کیست جز او که همسری با شه لافتی کند  
وحی نبوتش نسبت، جود و فتوتش حسب  
قصه ای از مروتش سوره اهل اتی کند  
دامن کبریای او دسترس خیال نی  
پایه قدر او بسی پایه به زیر پا کند  
عصمت او حجاب او، عفت او نقاب او  
سرّ قدم حدیث از آن ستر و از آن حیا کند  
نفسه قدس بوی او، جذبه انس خوی او  
منطق او خبر ز «لایطق عن هوی» کند  
قبله خلق روی او، کعبه عشق کوی او  
چشم امید سوی او تا به که اعتنا کند



نور چشم رحمت للعالمین  
علامه اقبال لاهوری

نور چشم رحمة للعالمین  
آن امام اولین و آخرین  
آن که جان در پیکر گیتی دمید  
روزگار تازه آیین آفرید  
بانوی آن تاجدار اهل اُتی  
مرتضی مشکل گشا، شیرخدا  
پادشاه و کلبه ایوان او  
یک حسام و یک زره سامان او  
مادر آن مرکز پرگار عشق  
مادر آن کاروان سالار عشق  
آن یکی شمع شبستان حرم  
حافظ جمعیت خیر الامم  
تا نشیند آتش پیکار و کین  
پشت پناز بر سر تاج نگین  
در نوای زندگی سوز از حسین  
اهل حق حریت آموز از حسین  
سیرت فرزندها از امّهات  
جوهر صدق و صفا از امّهات  
مزرع تسلیم را حاصل بتول  
مادران را اسوه کامل بتول  
نوری و هم آتشی فرمانبرش  
که رضایش در رضای شوهرش  
آن ادب پرورده صبر و رضا  
آسیاگردان و لب قرآن سرا  
گریه های او ز بالین بی نیاز  
گوهر افشاندی به دامان نماز  
اشک او برچید جبرئیل از زمین  
همچو شبنم ریخت بر عرش برین  
رشته آیین حق زنجیر پاست  
پاس فرمان جناب مصطفی است  
ورنه گرد ترتیش گردیدمی  
سجده ها بر خاک او پاشیدمی

## «شعر فاطمی» از جمال تا کمال



رضا اسماعیلی

بی هیچ شکی، کارنامه شعر آیینی و فاطمی روزگار ما از آثار فاخر، عمیق و ارجمند بی بهره نیست. بدیهی است در طول چهل سال گذشته شاعران روشن اندیش دین آگاه برگ های بسیار زرینی بر این صحیفه پر افتخار و باشکوه افزوده اند که قابل ستایش و تقدیر است. ولی از آنجا که سقف انتظار و توقع جامعه دینی ما از شعر و شاعران آیینی، همترازی با قله های سر به فلک کشیده های همچون فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، عطار، مولانا، حافظ و سعدی است، وضع «موجود» را با آرمان «موجود» می سنجدند و از این منظر در این کارنامه کاستی هایی می بینند که تذکر و یادآوری این کاستی ها ما را به تلاش بیش تر برای به کمال رساندن آن کمک می کند.

به اذعان اکثر کارشناسان و پژوهشگران، این گونه ادبی برای رسیدن به کمال همچنان نیازمند پالایش و پیرایش محتوایی و مضمونی است که نباید از روی مصلحت سنجی از این دقیقه غافل بود. یادمان نرود که صیانت و پاسداری از این میراث گرانسنگ معنوی، رسالتی است که بر دوش یکایک ما سنگینی می کند.

از منظر اسلام و قرآن، شاعر آیینی اصیل کسی است که شعرش حاصل جمع «تعهد ادبی» و «تعهد دینی و انسانی» باشد. تعهد ادبی یعنی «چگونه گفتن»، یعنی صورت و ساختار و تکنیک. «تعهد دینی و انسانی» نیز یعنی در کنار چگونه گفتن، به «چه گفتن» بها دادن. یعنی شعرمان محصول تلفیق هنرمندانه «فرم و محتوا» و آمیزه ای مقبول از «چگونه گفتن» و «چه گفتن» باشد. یعنی ساختار، تکنیک و مؤلفه های زیباشناختی را در خدمت و استتخدام مضمون و محتوای فاخر و ارجمند در آوردن. یعنی به شعر به چشم هدف «غایی و نهایی» نگاه نکردن، بلکه از هنر شعر به عنوان وسیله ای برای ابلاغ پیام های انسانی و اخلاقی بهره گرفتن.

ولی متأسفانه بعضی از شاعران روز و روزگار ما به فریب دلبرانگی کلام، رسالت انسانی و اجتماعی خویش را از یاد برده اند و برای دل ربایی از خلق روزگار، در مکتب شاعری «ساحری» آموخته و در شعر فقط و فقط به دنبال مشاطه گری و بزرگ کردن کلمات اند. از همین رو تنها دغدغه این گروه از شاعران، کسب مهارت در «آداب دلبری» و آموختن رمز و راز «چگونه گفتن» است، نه اندیشیدن به ادب و «آداب چه گفتن» که محصول و دستاورد «تعهد انسانی و اجتماعی» است. حال آن که گوهر و جوهر شعر «تعهد و رسالت» است.

دکتر شفیعی کدکنی در کتاب ارزشمند «با چراغ و آینه» در مقاله ای با عنوان «معجزه پروین» بر تعریف غلطی که از شعر در ذهن و زبان بعضی از شبه روشنفکران جامعه ما نقش بسته است خط بطلان می کشد و با تاکید بر شعر پروین اعتصامی به بازتعریف شعر پرداخته و می گوید:

«این نقدها و نظریه ها، از موضع مجاز و استعاره و بر روی هم صور خیال شعر را بررسی می کنند و مرز «شعر» و «ناشعر» را در حضور یا غیبت «بیان تصویری» و بیشتر استعاره می بینند. براساس این نظریه ها اگر کلماتی از نوع «موج، دریا، خیزاب، طوفان، گردابی و آنچه به آب و دریا مرتبط شده» یا «نماز و قبله و زیارت و دعا و توبه و آنچه به عبادت مرتبط است»، درهم ریخته شود و برحسب تصادف، جملاتی از آن به وجود آید که:

الف) نماز موج به سوی قبله گرداب

است.  
(ب) طوفان به زیارت ساحل می رود.  
این عبارات تصادفی، شعر است و شعر ناب است؛ ولی:

مادر موسی چو موسی را به نیل  
درفکند از گفته رب جلیل  
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه  
گفت: کای فرزند خرد بی گناه  
گر فراموش کند لطف خدای  
چون رهی زین کشتی بی ناخدا؟  
تا آخر این منظومه درخشان بی همتا، شعر نیست، نظم است! چون شاعر قبلا اینها را اندیشیده و شعر با اندیشه در تعارض است. جایی که اندیشه حضور داشته باشد، شعر غایب است. شعری که گوینده به موضوع آن از قبل اندیشیده باشد، شعر نیست، نظم است.

اولویت اول شعر فاطمی نیز به باور بعضی از شاعران که نگاهشان به شعر مثل نگاه به یک کالای لوکس و تجملی است، و شعر را تنها محمولی برای تولید التذاد ادبی و هنری می دانند، مؤلفه های جمالی و زیباشناختی است. در ذهن و زبان این گروه قلیل از شاعران، مضمون و تفکر و اندیشه در شعر یا محلی از اعراب ندارد و یا در مراتب بعدی اهمیت قرار می گیرد.

اینان برای خود بُنی از زبان تراشیده اند و بر این باور پای می فشازند که حاکم مطلق سرزمین شعر «زبان» است، از همین رو تمام نبوغ و توانمندی های شاعر باید در خدمت خداوندگار خودساخته ای به نام زبان باشد و لاغیر! از همین رو، در مسند شعر و شاعری، به جای «دلیری»، به دنبال «سبزی»، و به جای «روشنگری» به دنبال «سختنوری» و صنعتگری اند. یعنی به فرم و صورت شعر بیش از مضمون و سیرت

آن می اندیشند، و همین صورت گری و صورت پرستی آنان را از درونه و باطن، و جان و جهان شعر اصیل پارسی که «بیدار گری» و «حکمت» است، غافل می کند، تا بدانجا که گاهی بر توهمات و تخیلات مالیخولیایی و روان پریشانه خویش نیز نام شعر می گذارند.

این واقعیتی غیر قابل انکار است که بعضی از شعرهای فاطمی - علی رغم دلبرانگی های صوری و ساختاری - مضامین سست و غیر ارجمندی دارند، مضامینی که به تحریف، خرافه و گرافه آلوده است، و به نوعی وهن خاندان رسالت محسوب می شود، ریشه این آفت نیز چیزی جز این نیست که امروز ما به جای پرداختن به «تحلیل» بیش تر به «تجلیل» بزرگان دین مشغولیم. برای پی بردن به درستی این ادعا کافی است به بازخوانی مجموعه اشعاری بپردازیم که «پیشانی نوشت» آیینی دارند، ولی سرشت و سرنوشت آیینی، نه! «موضوع» آیینی دارند، ولی «موضع آیینی»، نه! بنابراین گزاره، درست تر آن است که بگوییم شعر فاطمی، محصول پیوند اندیشه و تفکر با تصویر و تخیل است، ولی در بند تخیل نیست، زیاست، ولی زیامدار نیست.

جان کلام آن که شاعر فاطمی، پیش و بیش از آن که به دنبال جلوه فروشی و مشاطه گری باشد، زیبایی را در خدمت تعهد و پرده برداری هنرمندانه از سیمای روحانی و فضایل انسانی بانوی کوثر می خواهد. امید آن که با همت بلند دغدغه مندان و پیشکسوتان دین آگاه این عرصه، شاهد فرارسیدن روزی باشیم که شعر آیینی و فاطمی از منزل «جمال» به ملکوت «کمال» صعود کند و به جایگاه شایسته و بایسته خود در جامعه دست یابد - ان شاء الله.



## چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز دوشنبه ۷ اسفندماه ۱۳۵۷ (برابر با ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۹۹، ۲۶ فوریه ۱۹۷۹) نقل شده است.

## از طرف امام خمینی برای اولین بار فاش شد پشت پرده انقلاب ایران چه میگذشت

حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی دیروز آرزوی بزرگ خود را که ایجاد وحدت بین تمام مسلمانان و تشکیل یک دولت اسلامی است بیان کردند. امام خمینی که در دیدار با هیأتی که از کویت آمده سخن می‌گفتند موکدا یادآور شدند که شاه برای محاکمه و مجازات به ایران آورده خواهد شد. ایشان همچنین تأکید کردند که دیگر نمی‌شود ملت ایران را شکست داد.

امام خمینی گفتند: خدای تبارک و تعالی قدراتی دارد که ما سر او را نمی‌فهمیم مگر بعد از زمانها ما بعد از آن که به واسطه فشار دولت ایران و فشار محمدرضا شاه شاه سابق بر دولت عراق و محصور کردن آنها منزل ما را و رفت و آمدهایی که بین ما و دولت عراق شد و گفتگوهایی که شد و ما به آنها اخطار کردیم که یک مسأله شرعی و وظیفه الهی است و من نمی‌توانم وظیفه شرعی و الهی را ترک کنم. من کارهایم را می‌کنم و شما هم هر کاری می‌خواهید بکنید. آنها از ما تقاضا می‌کردند که چون ما با دولت ایران تعهداتی داریم و کارهای شما و اصحابتان مخالف آن تعهدات است و ما نمی‌توانیم تحمل کنیم. من گفتن من که تعهدی ندارم شما تعهد دارید من یک تکلیف شرعی را عمل می‌کنم و به تعهد شما هم اعتنا نمی‌کنم و هم در منابر خطابه می‌خوانم و هم اعلامیه صادر می‌کنم و هم نوار پر می‌کنم و به ایران می‌فرستم...

## به کارمندیانی که ۲۵۰۰ تومان حقوق دارند عیدی داده می‌شود

عیدی و پاداش کارمندان کم‌درآمد دولت که حقوق و مزایای کمتری دریافت میکنند پرداخت می‌شود.

در جلسه هیأت دولت سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد کرد به آندسته از مستخدمین دولت که حقوق و مزایای دریافتی ماهیانه آنها از ۲۵ هزار ریال در ماه کمتر است معادل یک ماه حقوق دریافتی بعنوان عیدی پایان سال پرداخت شود. چه کسانی می‌توانند از کشور خارج شوند این اطلاعیه از طرف دولت موقت انقلاب اسلامی صادر شد:

۱- افراد کمتر از ۱۸ سال  
۲- محصلینی که از دانشگاه‌های خارج از کشور، پذیرش گرفته و نیز ویزای معتبر در دست داشته باشند.  
۳- محصلینی که در خارج از کشور، مشغول تحصیل بوده و اینک پس از گذراندن تعطیلات خود، می‌خواهند دوباره برای ادامه تحصیل خارج شوند.  
۴- بیماران که امکان مداوای آنان در ایران نباشد و لزوم خروج آنان از طرف وزارت بهداشتی گواهی شده باشد.

**یک کشتی اسلحه قاچاق کشف شد**  
یک کشتی اسلحه و مهمات قاچاق، در منطقه «خور موسی» آبهای خلیج فارس، توقیف شد. کشتی حامل اسلحه و مهمات قاچاق «آریا اختر» نام دارد که وسیله رزمندگان انقلاب اسلامی، در منطقه خور موسی، توقیف شد و وسیله افراد مسلح آبادان، به نقطه امن تری هدایت شد. هنوز معلوم نشده چه کسانی در حمل اسلحه قاچاق به ایران دست داشته‌اند و یا سلاح‌ها از چه کشوری به ایران وارد شده است.

**خرید کتکورد، ارباس و جمبوجت لغو شد**  
هواپیمائی ملی ایران اعلام کرد که ایران

**اجرای قانون حمایت خانواده متوقف شد**  
مقر شاه از کار افتاده  
قبوض آب و برق یکجا صادر میشود

**امام: شاه بی‌غام داد هر چه بخواهی میدهم**

**شکجه مأمور ساواک اسفهان قهر باران شد**  
ماجرای انقلاب برکده است

**شرف امامی بزرگ معمار در فراماسو نری ایران بود**

**شاهیه خواست مملکت را تسلیم کند**  
فداییان خلق دکتر سارو

**جستجوی وسیع برای توقیف بختیار**  
روایات جنینی در بار مقامات رئیس جمهوری به شاهین

**مژگان پیمانهای دستجمعی باندیه کاکه از بداخت شود**

طرح خرید هواپیماهای کتکورد را لغو کرد. هوشنگ تجدید رئیس جدید هواپیمائی ملی ایران در بیانیه‌ای همچنین اعلام کرد که ایران خرید شش ارباس و پنج جمبوجت ۷۴۷ را نیز لغو می‌کند.

امروز همچنین اعلام شد که برای بازگشت دانشجویان ایرانی که در بمبئی و کراچی تحصیل می‌کنند «هما» پرواز برنامه‌ای خود را به این دو شهر آغاز کرده و هفته‌ای دو پرواز - روزهای یکشنبه و سه‌شنبه - به بمبئی و کراچی انجام میدهد.

**ایرانیان پناهنده به شوروی اجازه بازگشت می‌خواهند**  
تهران - آسوشیتدپرس - پناهندگان سیاسی ایرانی مقیم شوروی ضمن ارسال پیامی برای مهدی بازرگان نخست‌وزیر موقت ایران پیروزی شکوهمند انقلاب ایران را تبریک و تهنیت گفته‌اند.

در پیام پناهندگان سیاسی ایران مقیم شوروی که به هزاران تن بالغ می‌شوند گفته شده است که پناهندگان به انقلاب بزرگ ایران افتخار می‌کنند. زیر املت قهرمان ایران به رهبری آیت‌الله‌العظمی خمینی رژیم خون‌آشام پهلوی

دریافت این مبلغ پافشاری می‌کند و گزارش امر در نخست‌وزیری و از آنجا در هیات مدیره بانک سپه مطرح میگردد و سرانجام موافقت به پرداخت پنج میلیون تومان میشود و گویا در این حساب «ساواک» رقمی معادل چهارصد میلیون تومان موجودی وجود داشت.

**برای فرار ۲۲ آمریکائی ۱۱ میلیون تومان رشوه پرداخت شد**

نیویورک - خبرگزاری فرانسه - به نوشته مجله نیوزویک «اراس پروت» مدیر موسسه «الکترونیک داتا - سیستمز» در دالاس برای آزادی دو تن از کارمندانش یک میلیون و پانصد هزار دلار (۱۱ میلیون تومان) به نگهبانان آنها در زندان قصر پرداخت کرده است.

«ویلیام گیلرد» و «پال شسپایرون» دو آمریکائی عضو این موسسه روز ۲۸ دسامبر در چارچوب تحقیقات درباره یک قرارداد چهل و یک میلیون دلاری با دولت ایران باتهام مداخله در فساد و تقلب دستگیر شده و در زندان قصر بازداشت شده بودند.

به گفته «پروت» دو آمریکائی عضو این موسسه روز یازدهم فوریه یعنی روز سقوط دولت بختیار هنگام حمله به زندان قصر آزاد شده‌اند.

**تعداد نمایندگان توقیف شده به ۸ تن رسید**  
با دستگیری «ایرج مهرزاد» نماینده شیراز - تعداد نمایندگان مجلس شورایملی سابق که دستگیر شده‌اند به ۸ تن رسید.

نمایندگان توقیف شده عبارتند از: دکتر جواد سعید رئیس مجلس و عضو شورای سلطنت سابق دکتر حسین خطیبی نایب‌رئیس مجلس و مدیرعامل جمعیت شیر و خورشید سرخ، سالار جاف (نماینده پاوه) که به انتظار سلب مصونیت در مجلس توقیف بود و بعد هم به کمیته انقلاب منتقل شد.

دیگر نمایندگان توقیف شده عبارتند از: غلامحسین دانشی نماینده آبادان که قبلا ترور شده بود و محمدرضا کبیری (نماینده شهنسوار)، رحیم زاده (نماینده قهریز) حیدرزاده امین (نماینده بناب) و ایرج مهرزاد نماینده شیراز.

## سودوکو ۲۴۱۳

۷		۹		۲			۸
		۸		۵	۳	۴	
	۴			۸			
۹						۶	
	۳		۹	۱		۸	
	۸					۳	
			۴			۳	
	۶	۳	۹	۱			
۸			۱	۵			۷

۵	۴	۷	۳	۲	۸	۹	۱	۶
۹	۱	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۸
۳	۲	۸	۹	۱	۶	۵	۴	۷
۷	۵	۴	۸	۶	۳	۲	۹	۱
۲	۳	۹	۷	۵	۱	۸	۶	۴
۸	۶	۱	۴	۹	۲	۷	۵	۳
۱	۷	۵	۲	۸	۴	۶	۳	۹
۴	۹	۳	۶	۷	۵	۱	۸	۲
۶	۸	۲	۱	۳	۹	۴	۷	۵

## جدول شرح در متن ۴۹۲۶

گانهایی برای آرایش اعضا	سریال جدید همایون اسعدیان	اصطکاک مفقود	پایان نامه بسیار بخشنده	سرشت وفطرت سرپیچی کردن	پایتخت کنیا
هجوم					
غذای شب کشتی جنگی					
نصیب نفس خسته					
واندی در اتریش شیوه کار					
باوفای حیوانات					
مدرسه خردسالان					
سگ پاچه گیر					

حل  
۴۹۲۵

حل ۲۴۱۲